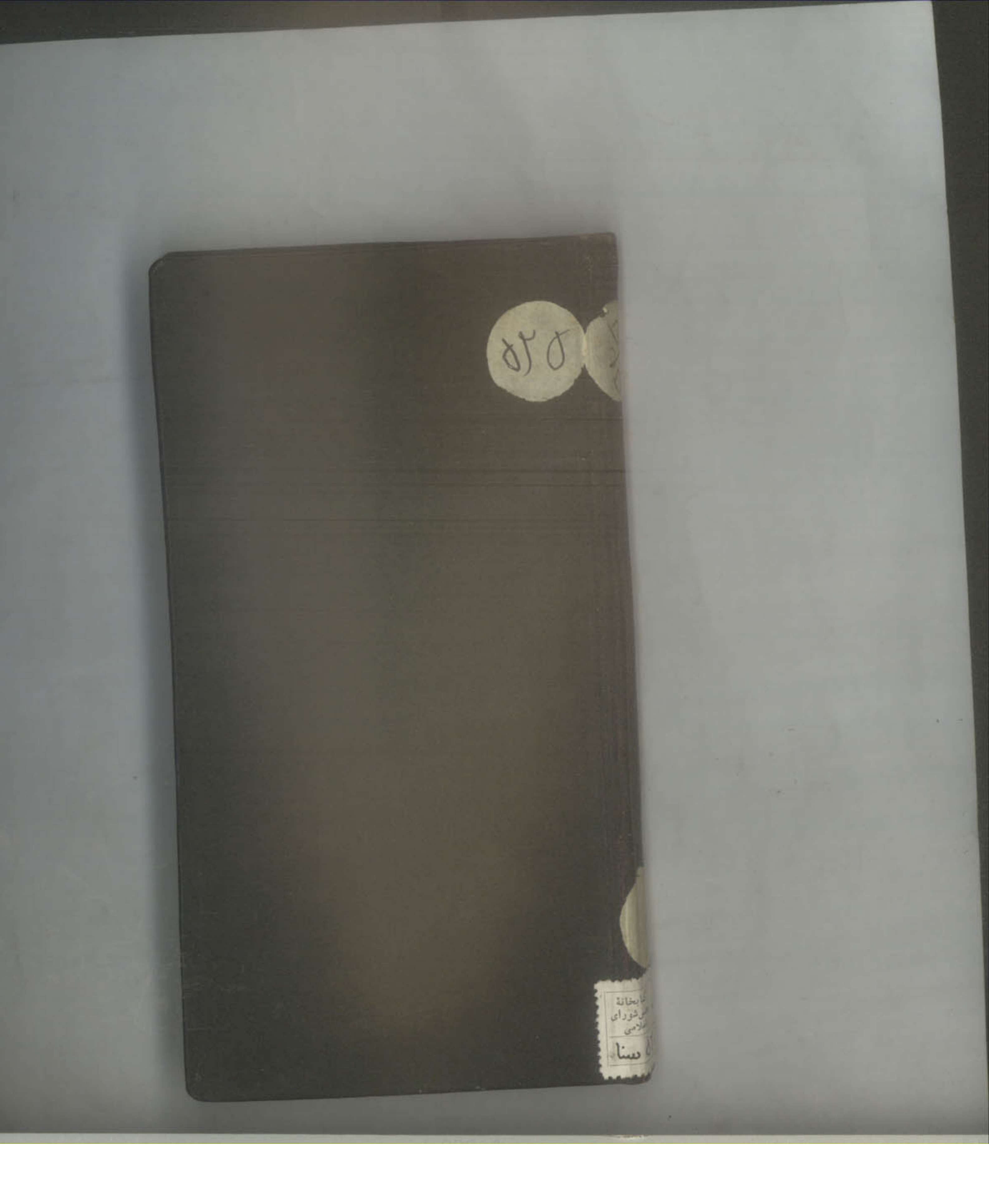
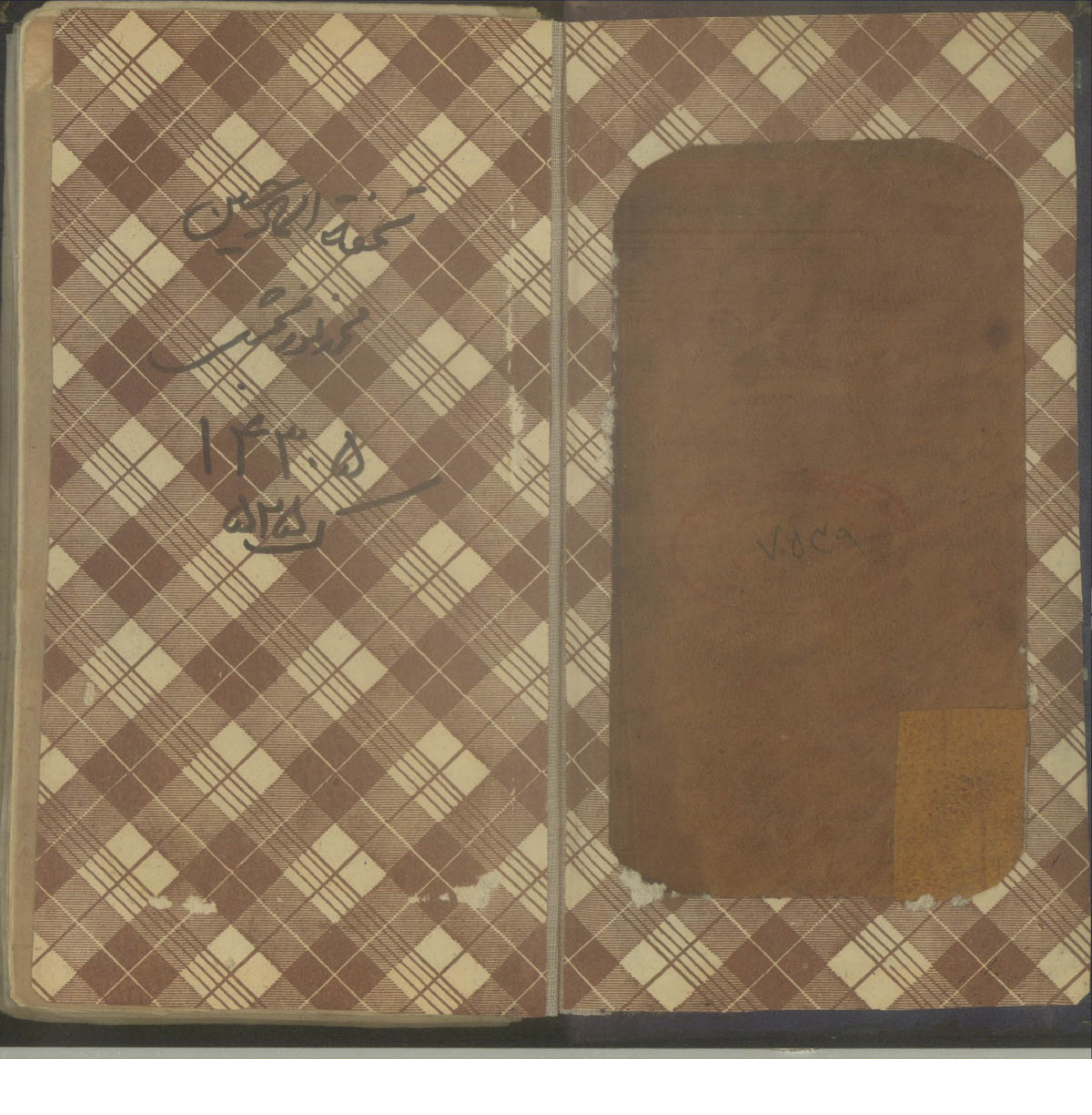

٥٢٥
سنا



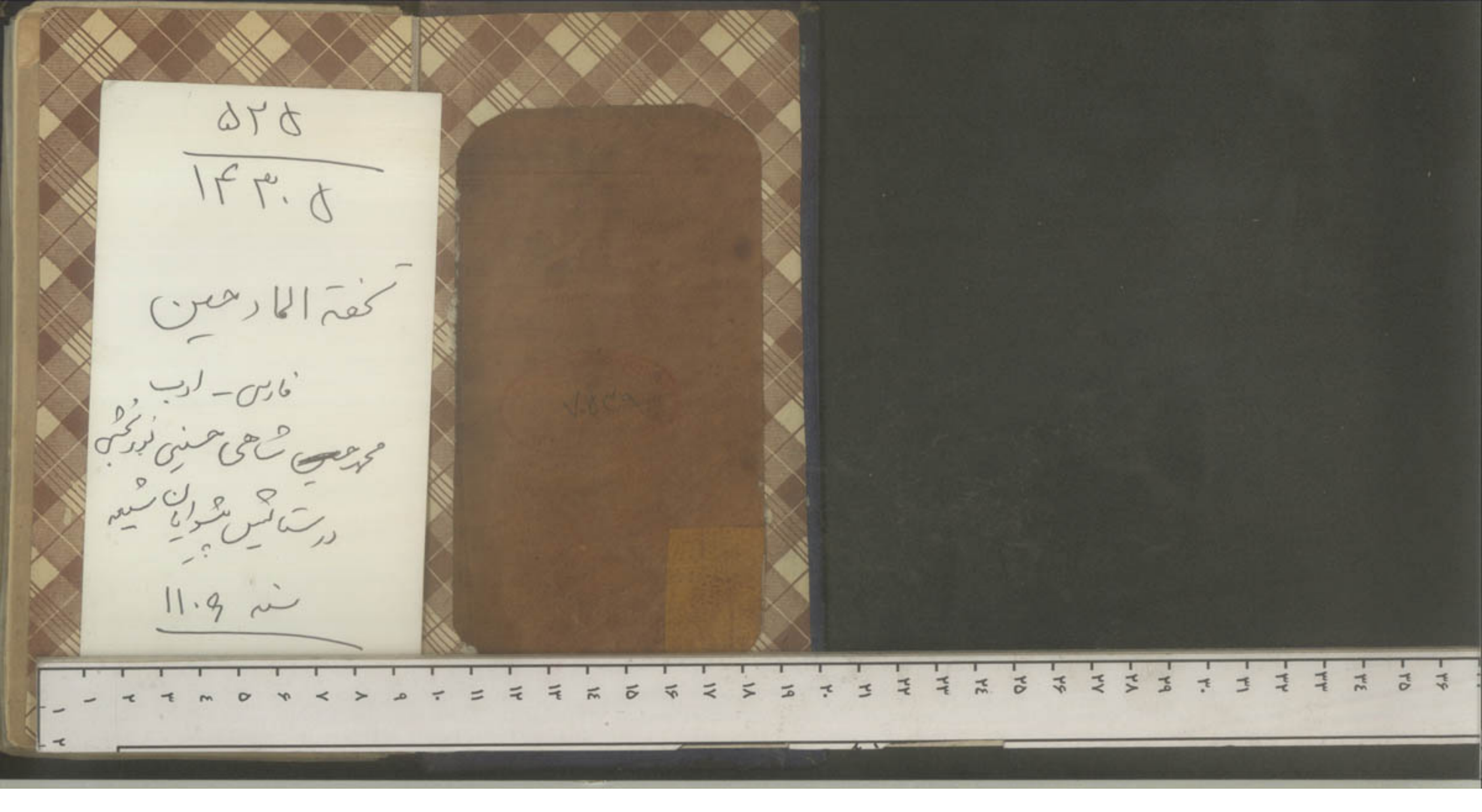
تحفة المادحین

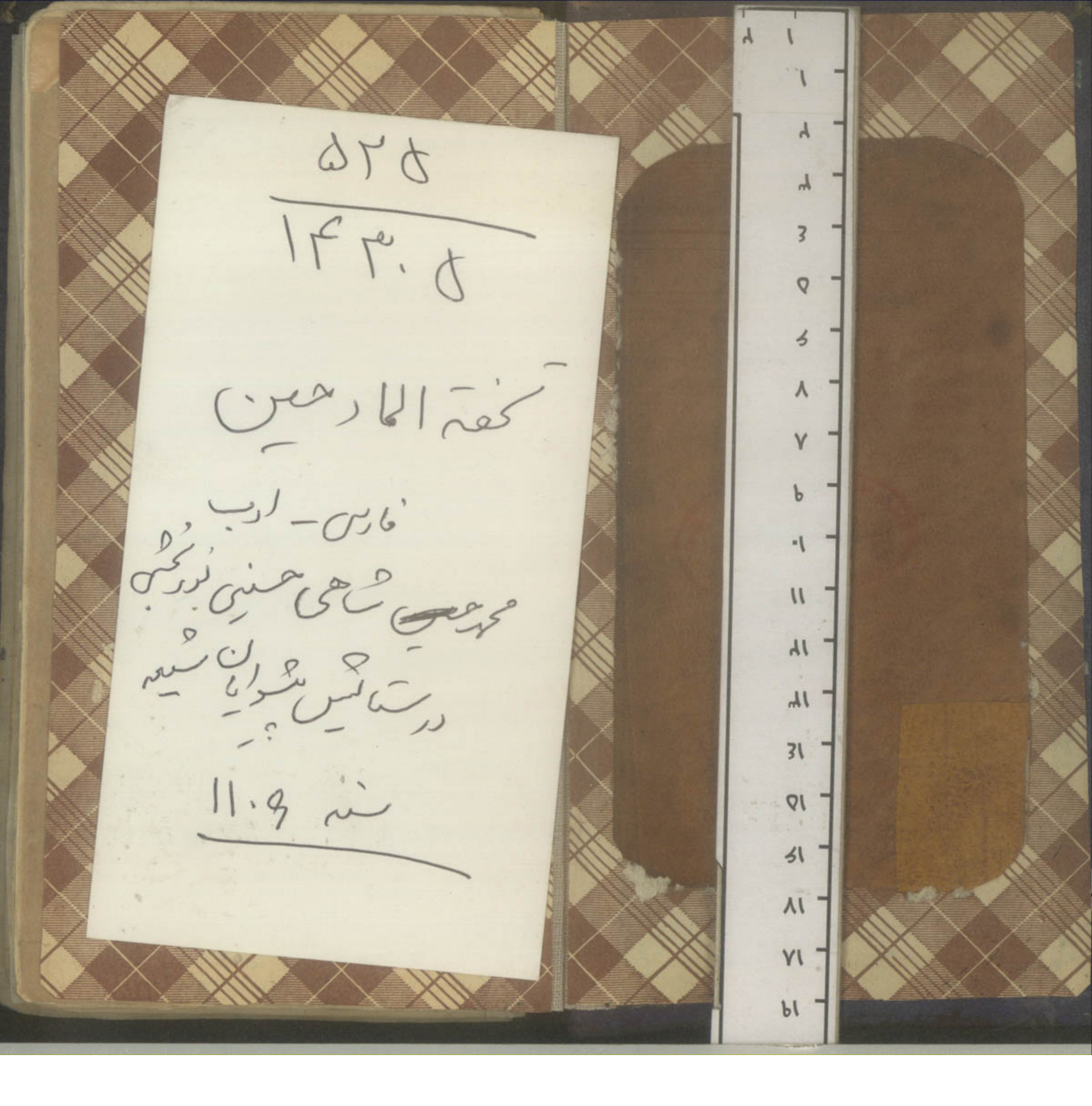
فارسی - ادب

محمد حسین شاهی حسینی نوربخش

در ستایش پیشوایان شیعه

سنه ۱۱۰۹


۵۲۵
۱۴۳۰۵
تحفة المادحین
فارسی - ادب
محمد شاهی حسینی نوربخشی
در ستایش پیشوایان شیعه
سنه ۱۱۰۶



٥٢٥
١٤٣٠٥
تحفة المادحین
فارسی - ادب
محمد شاهی حسینی نوربخش
در ستایش پیشوایان شیعه
سنه ١١٠٩



رساله
١٤٣٠٥١
کتابخانه باقر ترقی



یا هادی المضلین و یا دلیل المتحیرین

غرهٔ شهر محرم الحرام فی یوم الخمیس من الایام ۱۲۵۹

هو العلي الاعلى

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي قدّر وفضّل بفضله الفضائل ونصب على مدارج
معارج معرفته براهين ودلائل وخلق الانسان من الذكران
والنسوان وصيّرهم شعوبا وقبائل وجعل النساء للرجال بواسطة
النكاح حلائل والصلوة والسلام على نبيه وصفيه وحبيبه
وخليله محمد المبعوث بابلغ الرسائل والوسائل وعلى آله وعترته
واولاده المهديين المنتجبين المتصفين باحسن الشمائل
والخصائل والمكرمين بسعادة شرافة الميلاد من الآباء و
الاجداد من لدن آدم عليه السلام الى ميقات يوم التناد الذين
خلقهم الله تعالى من نور واودعهم في الاصلاب الزاكية الباهرة
المطهرة واولدهم من الارحام الطاهرة المتطهرة كما قال النبي
صلى الله عليه وآله اخرجت من نكاح ولم اخرج من سفاح
من لدن آدم عليه السلم وهم حجج الله تعالى على خلقه واولو الامر

الذين

الذين امر الله تعالى بطاعتهم ومحبتهم وجعلهم الشهداء
على الناس اجمعين وهم ابواب الله والسبيل اليه والصراط
المستقيم والدليل عليه وهم عيبة علمه واركان توحيده
وهم معصومون من الخطاء والخلل والمصونون من
الدنس والزلل ولا يعصون الله ما امرهم ويفعلون
ما يؤمرون وهم عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه
بالقول وهم بامره يعملون وهم الذين اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهيرا وجعل بعضهم لبعض ظهيرا
وهم الذين جعل الله تعالى حبهم ايمانا وبغضهم كفرا وهم الذين
امرهم امر الله ونهيهم نهي الله وطاعتهم طاعة الله و
معصيتهم معصية الله ووليهم ولي الله وعدوهم
عدو الله اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم
وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم والعن من ظلمهم
وارزقنا شفاعتهم واحشرنا في زمرتهم تحت لواء دولة محمد
سيد الاولين والآخرين صلوات الله عليه وآله الطاهرين
اما بعد سپاس برون از اندازه وهم قیاس مالک الملکی را سزد

که از اول زمانی که دیبای زیبای خلعت خلافت آدمیت حضرت ابو البشر
علیه صلوات الله الاکبر را مطرز بطراز لازم الاعزاز ندای روح افزای
انی جاعل فی الارض خلیفة گردانید کلاه گوشه افتخار و اعتبار اشراف
اخلاف آن زبده اصناف مخلوقات را حسب الاقتضای پاکی طینت
و استعداد او گوهر قابلیت باعلی مقام درجات شرفات برتری و سروری
رسانید و منشور بلیغ تبلیغ رسالت حضرت خاتم الانبیا صلوات الله
علیه و آله را موشح بطغرای غرا و مزین بختام حکمت اقتضای والای ولکن
رسول الله و خاتم النبیین ساخت و لوای معدلت آرایی و رای
و کشورگشایی ممالک دین و دنیا را ببرداری و دستیاری خلافت
حضرت ولایت منقبت سلطان سریر هل اتی و شهسوار عرصه مسند انما
لافتی منصوص نص انما مخصوص بوصف انت منی بمنزلة هرون من موسی
بهین رهنمای راه هدی و بهین کدخدای ملک خدا اسد الله الغالب
و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و اولاد امجاد و احفاد و اکباد آن دو برگزیده یکتا و دو آفریده بیهمتا
بر مفارق پروان دین مبین و مقیمان شاهراه یقین افراخت
نحمد الله ثم نحمد الله علی ما هدانا شکر النعم درین وقت که از میامن

الطاف

الطاف الهی نامتناهیه نوبت نیابت خلافت و سلطنت فرمانروایی
و دولت معدلت و خواقنت کشورگشایی بگرامی خلفی از نقاوه دودمان
نبوت و رسالت و یگانه گوهری از صدف بحر اصالت و نجابت رسید
چشم جهان بین مردمی و انصاف که روزگاری از انتظار بوی پیراهن
آن عزیز مصر تمنا و قرة العین دیده مقصود مدعا مشمول مدلول وابیضت
عیناه من الحزن گردیده بود ناگاه ببشارت عظمی اشارت فلما ان جاء
البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا منور و مشام جان
ارباب خرد و مستعدان نسیم مروت و احسان باشمام نسیم عنبر شمیم انی لاجد
ریح یوسف معطر گردیده ساحت عرصه نظام بختیاری و فضای
مرحمت اقتضای انتظام شهریاری بفر ظهور پرتو وجود گرامی محمود ان یوسف
کنعان بینش و عزیز جهان آفرینش شهریار شهر جمال و کامکار مصر جلال
نورانی گشته بلسان حال و زبان مقال بمضمون حقایق مشحون مصدوقه
بوی پیراهن یوسف ز میان گشته بود * عاقبت بر رگ جان تو پیروان آورد *
مترنم و گویا گردیده ندای بهجت افزای ان الله یأمرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها بگوش هوش بشارت نیوش مقیمان ملأ اعلی
و ساکنان کره غبرا رسید و خامه مشکین شمامه بر انگشت تقدیر

جلیات
نوید السلطان العادل کالمطر الوابل را بصریر دلپذیر از تا
خلیفة فی الارض بسامع جوامع مجامع ساکنان افلاک بنام نامی آن
خلف الصدق و خلف الصدق خلافت رسانیده و نشیمان دیوان ازل و
دبیران کارخانهٔ لم یزل نشان عالیشان فرمان فرمائی و توقیع وقیع
کشورکشائی را که بسجل منیع رفیع لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم مسجل و موقع شده بود ثبت سررشته و دفاتر
کتاب کتاب یشهده المقربون و بمهر مهر آثار ولیبدلنهم من
بعد خوفهم امنا مزین نمودند تا انوار آثار تجلیات اسمائی و صفاتی
که از مبدأ فیاض بساحت قابلیت سلسلهٔ علیهٔ نبوت و ولایت اختصاص
دارد در عرصهٔ استعداد آن شمع شبستان پادشاهی از آن استتار
یابد و نیر اقبال بی زوال آن بدر منیر آسمان جمال و جلال با کمال انارت
و اضارت بر بام و روزن کاشانهٔ عباد و خانهٔ سکنهٔ بلاد جلی ذوی الاشهاد
نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
گردد
بیت
آری دیدم نور شعاع آفتاب دولتش عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت
شاهباز همتش چون برکشاید بال قدر از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت
زهی عظمت قدر و بلندی مرتبه که تا آفتاب هر روز از شمسهٔ طاق کیوان رواق

من قوم

ایوان

ایوان قصر رفیع بنیانش استفاضهٔ اضارت و روشنی ننماید و چشم
جهان بین بتماشای فضای فسحت اقتضای مملکتش نگشاید یارای آن ندارد
که قدم بساحت عرصهٔ افلاک گذارد و خور را از کهین چاکران درگاه عرش
بارگاهش شمارد و ماه تا هر شب بهمدستی پیشکاران ثابت قدم خود
بیرباهتابل کاخ کریاس گردون اساس نیار فرشتری سعادتش نگردد
خمیرمایهٔ قرص ناتمام عیارش در پهن خوان سفرهٔ افلاک تیار و خوشگوار نگردد
غبار خاکروبهٔ آستان سدره نشان ظفر توامانش توتیای مردم دیدهٔ اولوا الابصار
و در نظر بصیرت منظر پاک اعتقادان خاندان ولایتشان جلاء البصر چون
اعیان اعتبار و افتخار بنیان ابر کف دریا نوالش کوه کوه غبار غم و
اندوه از چمن خاطر بی برگ و نوایان خشکسال حرمان برداشته
و بهمدستی احسان بی پایانش دهقان روزگار انبار انبار تخم امانی
و آمال در مزارع قلوب محتاجان انباشته سلسلهٔ عقد مروارید
نسب همایونش که پیرایهٔ جمال فرخنده گوهر زیور پیکر جان و سرمایهٔ کمال
درخشنده افسر تارک شاهد ایمان اهل ایقان است بمهر نبوت سید
هر دو سرا و خاتم ولایت پیشوای خلق خدا صلوات الله علیهما و آلهما
مزین است و شرافت قدر نسب و حرمت حسب و عظمت جاه و مرتبه

آبار کرام واجداد واجب الاحترامش بر خواقین روی زمین
پیدا و روشن لمؤلفه جم وجم قدر سکندر نشان تاج سر تاجوران جهان
ور گرانمایه دریای جود شمع شبستان سرای وجود
ور نسبش کار نبوت تمام ور حسبش آیت خلافت نظام
داور دادگر روی زمین ملک سلیمانش زیر نگین
شاه جوان بخت فلک بارگاه پیر و جوان جمله از و در پناه
مظهر آثار جلال و جمال سایهٔ لطف صمد لایزال
در که او قبلهٔ اهل صفا خاک درش سرمهٔ چشم وفا
مهر منیر فلک اقبال بدر مستنیر آسمان اجلال قطب سپهر سلطنت
و فرمان فرمائی سرلوحهٔ کتاب سطوت و کشورگشائی ثمرهٔ شجرهٔ طیبه
ذریة بعضها من بعض صاحب لوای انا جعلناک خلیفة فی الارض
محفل آرای انجمن وجود گرانمایه گوهر صدف بحر شهود گرامی خلف
دودمان حضرت خیر البشر فرزند دلبند وکیل کارخانهٔ خیر و شر
مردمک دیدهٔ بیدار دولت آفتاب عالمتاب آسمان شوکت
قامع ابنیهٔ ظلم و عدوان رافع الویهٔ عدل و احسان منظور
انظار رحمت بی نهایت مشمول الطاف عنایت بیغایت

ورع

ورع متین دین مبین حصن حصین ملت مستبین نوباوهٔ نهال مجد و
فتوت باکورهٔ گلزار بوستان مروت ممهد اساس اساس عدل و داد
مشید ارکان امنیت کافهٔ بلاد ستون بارگاه سراپردهٔ شرع مبین
لنگر آرام سفینهٔ سکینه و تمکین بانی مبانی قواعد جهانبانی محیی مراسم
قوانین گیتی ستانی فرازندهٔ رتبهٔ اورنگ صاحبقرانی فروزندهٔ
چراغ دودمان سلطانی خال کوکب معدلت طرازی مایل شیوهٔ
عدالت و مظلوم نوازی درویش دوست پادشاه تبار
سلالهٔ دودمان سید ابرار ملاذ اعاظم السلاطین معاذ اکارم
الخواقین ناصر الاسلام و المسلمین قاهر الکفرة و المشرکین
قهرمان مطلق العنان ماء و طین ظل الله تعالی فی الارضین
اعنی السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
المختص بنص ان الله یأمر بالعدل و الاحسان المنصور علی الاعدا
بقاطع البرهان سمی سبط رسول الثقلین ابو المظفر شاه سلطان حسین
الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان اعلی الله تعالی لواء دولته
من السمک الی السماک و رفع بنیان سلطنته علی ذروة الافلاک
بعنایت الله تعالی و حسن مراحمه و توفیقاته و احسانه تا آفتاب

پرتو ذات ملکی صفات این پادشاه جمجاه ظل اله و خسرو عادل باذل
دریادل مسکین نواز ظالم گداز از آثار مکرمت سبحانه و تعالی طالع
و عطیه بخش ساحت جمعیت خاطر عباد و باعث امنیت سایر بلاد گشته
اغنیا و فقرا و اقویا و ضعفا از پیر و جوان و صالح و طالح و شیخ و جوان
و صبی و صبیان و آشنا و بیگانه جملگی در مهاد امن و امان و بستر
راحت و فراغت و منزل رامش و آسایش غنوده و آسوده اند
و صحاری و براری و بحار و دیار معموره و مطموره از میامن صیت
عدالت خسروانه و سیاست پادشاهانه یکسان و بره و گرگ
یکباره و جیب از حمایت شبانان و مدار کار بر دوست و دشمن آسان
گردیده و کس از انتصور ظلم و طغیان ستمکاران و تعقل جور و عصیان
بر زیردستان نمانده بهمای او که دعایش ورد زبان و حرز جان آن است

خدایا تو این شاه درویش دوست ❊ که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر خلق پاینده دار ❊ بتوفیق طاعت دلش زنده دار
برومند دارش درخت امید ❊ سرش سبز و رویش ز رحمت سفید
دل و کشورش جمع و معمور دار ❊ ز ملکش پراکندگی دور دار
نگهبان جانش بکن پنج تن ❊ نبی و ولی و دو فرزند و زن

وچون

و چون در مبادی سطوع طلوع موکب کوکب نیر اقبال بیزوال
ابدی الاتصال آن برگزیده حضرت ذوالجلال بسیط زمین و بساط
زمان مهبط امن و امان مشرف و مزین و مشکوة حاجات اهل حاجات
از پرتو انوار مصباح لازم النجاح عدالت شاهانه منور و روشن گشته
اقاصی و ادانی از اطراف اکناف روی آمال و امانی بدرگاه عظمت
و جلال و بارگاه سعادت و اقبال فیروزی مآل آن قبله ارباب حال
آورده هر یک بقدر استعداد و قابلیت و اندازه پایه خود
از فواید موائد بی اندازه آن آستان آسمان رتبت فلک زینت
پیمانه مامول از مدامه حسن قبول لبریز و مال امال و آلام هموم ایام را
بالکلیه پامال نموده‌اند لهذا این فقیر حقیر بی بضاعت عدیم الاستطاعت که
منتظر الطاف و احسان نامتناهی محمدشاهی الحسینی النوربخشی
بدلالت قاید توفیق بخاطر فاتر رسانید که بوسیله توکل و اعتصام
بجناب کبریا و ذریعه توسل بذکر مناقب ائمه هدی صلوات الله علیهم و
شرح مثالب و معایب مخالفین دین و معاندین اهل بیت طاهرین
شمه از سوانح احوال و حوادث کثیرة الاختلال خود در ابواب عرض
اولیای این دولت ابد مدت رساند و باستمداد و بواطن فیض مواطن

اوضاع

آبا و اجداد کرام آن زبدهٔ انام خود را از ورطهٔ تشویش رهانند

بنا بر علی هذا شروع در شروح مجملی از مدایح و محامد حضرات ائمهٔ معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین و مختصری از شرح قبایح و فضایح معاندین

و منافقین علیهم لعنة اللاعنین نمود و در مطاوی روایات صحیحه

و فحاوی حکایات معتبره که از احادیث اهل بیت اطهار

و سایر کتب تواریخ و سیر نقل مینماید فصلی چند مشتمل بر شنیع از

خبث حسب و دنائت نسب و نجاست و کثرت میلاد و خباثت

و خیانت امهات و آبا و اجداد خلفای ثلث و سایر دشمنان

خاندان عصمت و طهارت بعد از تتبع کتب طرفین با نضمام

الفاظ و عبارات لطیفه و اشارات ظریفه و نکات و کنایات ظریفه

بمحض تشفی خاطر شیعیان اهل بیت طاهرین در قید تحریر آورد

و من الله العصمة و التوفیق و علیه التکلان و هو المستعان

اما المقدمه بر جلوه کاه افکار ابکار انظار کثیر الانوار اولی الابصار

که مرآت حقایق آیات ضمایر عقاید خود را با نطباع و انعکاس

استنارهٔ فیضان پرتو انوار اشعهٔ بوارق براس مشکوة اضائت

اساس هدایت متابعت و محبت شیعیان و پیروان طریقهٔ انیقه

حضرات

حضرات ائمهٔ معصومین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

مجلی و محلی ساخته اند و سبیکه کاملة العیار عقاید اسرار خود را

از غل و غش تسویلات شبهات و شکوک پرداخته و نقد جان

اخلاص توامان را در وجه پاداش و شاباش بشارت عظمی اشارت

کریمهٔ قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی بقصد

امید تن درستی ایمان و خوشنودی شفیع امتان علیه صلوات الرحمن

در باخته اند هویدا و مبرهن و ظاهر و متیقن خواهد بود که

محبت و ولا و دوستی و اقتدا و راهنمایان شاهراه یقین و

پیشوایان دین مبین حضرت سید المرسلین علیه و علیهم صلوات الله الاولین

و الآخرین را قبول تسکینه بکر انگشان که گوهر اصل خلقت

خمیرمایهٔ طینت صافی طویت ایشان لبان مروارید غلطان

از اصلاب بنیان ساس آبا رحمت و از ارحام صدف آسای

امهات احسان و رحمت بمدلول کریمهٔ وَ لَقَد خَلَقنَا الاِنسانَ

مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ

عَلَقَةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظاماً

فَکَسَونَا العِظامَ لَحماً ثُمَّ اَنشَأناهُ خَلقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ الخالِقِین

قرار گرفته و بآبیاری شحات سحاب تربیت قدرت کامله خالق اشیا
و اعانت رحمت صانع ما یشاء جلت کلمته و عمت عطیته بمنطوق آیه
وافی هدایه فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق
یخرج من بین الصلب والترائب در مهد تربیت لطف و عاطفت
نگارش و پرورش پذیرفته و بدستیاری اعانت مشیت قابله
صنع و حمایت ماشطه سراپرده جود آویزه گوش و گردن پیکر
وجود انسانیت شده باشد پس محروم ازین دولت و مایوس
ازین سعادت کسانی خواهند بود که بطریقه هوام و بهایم انعام
همواره نفوس اماره آبای ایشان تصرف در فراج امهات نفوس
لوامه نموده و بسبب تبعیت طبیعت حیوانی از اصلاب خسیسه ردیه
در ارحام کثیفه پلیده دنیه نزول نموده و عند الخروج والورود در عرصه
صحرای وجود بمقتضای آثار اقتضای طینت و اصل که هر خلقت
زمان حیات بلقای بیخروزه زندگانی خود ازابقای ابد و حیات ابد
نپنداشته مطلقا تفرقه در میانه حلال و حرام و کرام و لئام و
نکاح و سفاح بهیچ وجه من الوجوه نگذاشته اقارب محارم خود را
بدستور حلائل دیگران مباح انگاشته و در مزارع امانی و آمال خود

تخم شر نقصان و حاصل ضرر خسران کاشته از نتایج آثار
فضایح مآثر شآمت مظاهر آن خرمن خرمن حاصل و مداخل از انبار
انبار بار جهالت و ضلالت بر داشته اند ذلک هو الخسران المبین
اعاذنا الله من هو الیاس الکامل و القنوط الشامل بمحمد و آله
و مصدق این احوال احادیث صحیحه معتبره و روایات صریحه مرویه
از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم است که
متکاثره و متواتره بطریق تواتر و تظافر باتفاق مخالف
و موالف در متون کتب معتبره مسطور و مذکور است انشاء الله
العزیز نظر بمناسبت مقام در طی هر فصلی اصلی از آن ایراد خواهد نمود

فصل اول در مناقب حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب الدین لیث بنی غالب علی بن ابی طالب و باقی ائمه
معصومین علیهم السلام هر چند حصر مناقب آن مظهر العجائب
و اولاد امجاد آن هژبران لب از حیز بیان و حیطه تبیان
بیرون است اما روایتی چند که در احادیث معتبره ذکر آنها
شده و محقق یقین مذهب حق و علمای ایشان نیز در متون
کتب خود ذکر نموده اند و محل انکار نیست تیمنا در فاتحه این

رساله مذکور میشود **حدیث اول** در حصر بعضی از فضائل
آنحضرت بروایت اکثر از مخالفین و اعتراف جمهور معاندین
منجمله اخطب خوارزمی و جمعی از محدثین اهل سنت از حضرت رسالت
منقبت صلوات الله علیه نقل نموده اند که آن اعلیحضرت در حالت خطاب
بآن عالیجناب میفرمایند که یا علی لو ان عبدا عبد الله تعالی
مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه
فی سبیل الله و مدّ فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه
ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم لم یوالک یا علی
لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها ترجمه کلام معجز نظام آنحضرت
آنکه یا علی اگر بنده از بندگان خدای تعالی را عبادت نموده باشد
آنمقدار که نوح علیه السلم عمر کرده که علی المشهور عمر آنحضرت متجاوز
از هزار سال است و شخص مذکور را مثل کوه احد طلا باشد که مجموع آنرا
در راه خدای تعالی صرف نماید و آنقدر عمر کند که بهزار حج پیاده موفق
گردد و بعد از آن در مابین صفا و مروه بناحق و ظلم کشته شود
با وجود این طاعات و حالات تولا و دوستی تو نموده باشد
آن کس را بوی بهشت هرگز بمشامش نرسد و داخل بهشت عنبر سرشت نشود

و در روایات معتبره وارد شده که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرود
مع هذا آن شخص از آن محروم است و همین معنی را یکی از اهل حق بنظم آورده
گر همه عمر شوی حق گزار * غیر عبادت نکنی هیچ کار
در حرم کعبه عمارت کنی * کعبه دو صد بار زیارت کنی
جمله کتابی که فرستاده حق * کشف شود بر تو ورق بر ورق
با همه کشف و کرامات تو * با همه قرب مقامات تو
ور نبود مهر علی در دلت * آتش سوزنده بود منزلت
و نیز در همین معنی گفته اند گر منظر افلاک شود منزل تو * ور کوثر اگر
سرشته گردد گل تو * چون مهر علی نباشد اندر دل تو * مسکین تو و
رنجهای بیحاصل تو **حدیث دوم** در کتاب غایة المطلب و کشف
و اکثر کتب اهل خلاف منقول است از حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الاکبر
باین عبارت که الا و من احب علیا لم ینشر له دیوان و لا نصب
له میزان و یقال له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من
مات علی حب آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط
الا و من مات علی حب آل محمد صافحته الملئکة
و زارته الانبیاء الا و من مات علی حب آل محمد فانا

کفیله بالجنة فالها ثلثاً الا و من احب علیا جاء یوم القیمة
و وجهه کالبدر خلاصه مضامین عبارات عظیمة البشارات
سید کاینات علیه الف الف الصلوات آنکه در روز قیامت هرکه
دوستی علی بن ابی طالب علیه السلم در دل دارد دیوانی بر وی بگیرند و میزان
اعمال بجهت او نصب بکنند و کفه میشود مر آنکس را که داخل شود به بهشت
بدون آنکه محاسبه او شروع یابد و او مغفور خواهد بود حاصل مدعا آنکه
دوستدار حضرت امیر المومنین علیه السلم از حساب و کتاب و میزان و صراط
فارغ بوده ملائکه او را مصافحه نمایند و انبیا نیز وی را زیارت کنند
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از ادای عبارات مذکوره
سه نوبت فرمودند که من ضامنم که دوستدار امیر المومنین علیه السلم را
داخل بهشت گردانم و فرمودند که محب آنحضرت چون در عرصه محشر
در آید رخسار روی چون ماه شب چهارده روشن و نورانی باشد
و در تتمه این عبارات در کتب دیگر واقع شده که منکر و نکیر و سایر
ملائکه عذاب داخل قبور محبین آنحضرت و دوستان خاندان
طیبین و طاهرین نشوند و قبضه ارواح مامورند که بنوعی قبض روح
محبین آنحضرت نمایند که اصلا از آن منزجر و آزرده نگردند

و اینقسم

و اینقسم روایات در فضایل شیعه اثنی عشری بسیار است
چنانچه افشای آنها نماید خوف آن دارد که جهال این طایفه یکباره
دست از طاعت و عبادت بر داشته فکر این معنی نکنند که تشیع
پیروی ایشان و پیروی در اطاعت و اتیان بطاعت است و دیگر فایده
ذکر این مدعا آنکه محقق گردد که از جمله هفتاد و سه فرقه که حضرت صلی الله علیه و آله
خبر داده و فرموده که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
کلهم فی النار الا واحدة یعنی زود باشد که امت من متفرق بهفتاد
و سه فرقه شوند و تمامی ایشان در آتش باشند الا یک فرقه و آن فرقه
ناجیه پیروان و شیعیان اهل بیت خواهند بود و سایر هفتاد و دو فرقه
از این سعادات مایوس خواهند بود و موافق این معانی مضمون این نظم است

بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه امتش ز آن یکی ناجی باقی هالکند ای هوشیار
من گرفتم راه آل پیمبر زان میان هر کرا خواهی تو نیز از دیگران کن اختیار
من چو در کشتی نوحم با نبی و با ولی گو زمین طوفان بگیر و آسمان آتش ببار
رستگار آمد کسی کو بود با اصحاب کهف من که با آل رسولم چون نباشم رستگار

پس بنابر سعادتی که شیعه اثنی عشری را نصیب شده لازم است که بر دل
در اطاعت طاعت نمایند

حدیث ۳

در تعریف شیعه اثنی عشری

در کتاب مسمی بتمحیص از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه و
علی آبائه السلم نقل شده که شخصی در مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع و سرزنش
بعضی از شیعیان گفت که حیف از شیعیان که بعضی را می بینم که قدر
پایه خود نمیدانند و دانسته ارتکاب گناه میکنند آنحضرت
برآشفته گشته در جواب وی این عبارات را بیان فرمودند که لا تشنع
علی اولیاء الله تعالی ان ولیّنا لیرتکب ذنوبا یستحق بها من الله
العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی یمحّص عنه الذنوب
فان عافاه فی بدنه ابتلاه فی ماله فان عافاه فی ماله
ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه فی اهله
فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه
من بوائق الدهر شدّد علیه خروج نفسه حتی یلقی الله
حین یلقاه و هو عنه راض قد اوجب له الجنة
یعنی تشنیع و سرزنش مکن بر دوستان خدا بدرستی که چون محب
خاندان ولایت مرتکب گناهی شود که بسبب آن گناه مستحق
عذاب الهی گردد پس حق تعالی او را مبتلا گرداند در بدن او به بیماری
که آن گناه را از بدن وی پاک گرداند و اگر او را در بدن

عافیت

عافیت دهد مبتلا گرداند او را بنقصان مال و اگر در مال او را
معاف دارد در فرزندان او و اگر از آن نیز مهلت یابد بهمسایه بد خوی و
سلیطگی زنان و اهل خانه گرفتار گردد و از ایشان آزار کشد و اگر از آن
نیز نشود بهمسایه بد گرفتار گردد و اگر از بلیتها و محنتهای دنیا امان
یابد در وقت مرگ و جان دادن بروی تلخی و مرارت آن حال دهند او را
ظاهر سازند و بآن سبب رفع گناهان وی شود که چون وقت ملاقات
رحمت الهی و حاضر شدن صحرای پرخوف و خطر محشر باشد الله تعالی
از او راضی و خشنود باشد و مستوجب دخول بهشت گردد و آن جوار.
در کتاب خصایص از حضرت باقر علیه السلم در ذکر حالات مختلفه و اوقات
نقل نموده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در صحرای محشر
ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت طاهره را بسبب صدور
معاصی از جانب آنحضرت منصرف و براه دوزخ اشاره
مینمایند این معنی موجب کلال و ملال خاطر مبارک نبوی گردیده بگریه آید
و در آن حالت گوید که الهی شیعتی علی شیعة علی در موقف حق سبحانه و تعالی
فرشته بخدمت آنحضرت می فرستد و آن فرشته بعرض میرساند که
الله تعالی سلامت میرساند و میفرماید که بتحقیق و جزم که بخشیدم ایشان را

بتو وار گناهان ایشان درگذشتم و ایشانرا بتو ملحق ساختم و
با امامانی که از اولاد تو تولا نموده اند رفیق گردانیدم لهذا از
حضرت باقر علیه السلم فرموده که در ان روز هیچکس نباشد از شیعیان
که دوست داشته باشد ما را و از دشمنان ما تبرا کرده باشد که در حزب ما
داخل نگردد و همراه ما بر سر حوض کوثر حاضر نشود ** نماند بعصیان کسی در گرو
که دارد چنین سیدی پیش رو ** شفیع الوری خواجه بعث و نشر
امام الهدی صدر دیوان حشر و از جمله آنست روایت ام سلمه رضی الله عنها
که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله باین عبارت روایت نموده که
ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستی که حضرت علی بن ابی طالب
و پیروان آنحضرت رستگارانند ** روزی که در وجوه خطای بخشند
تقصیر گدا و پادشا می بخشند ** خوش باش دلا که در چنین معرکه
ما را بعلی مرتضی می بخشند و در قرآن عزیز وارد است که یوم
ندعو کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت روزیست که هر طایفه را از
مردمان باتفاق پیشوا و مقتدای آن طایفه طلب نموده حاضر صحرای
محشر میگردانند و ازینجا فهمیده میشود که شیعیان و پیروان خاندان
ولایت دران روز بهمراهی و رفاقت امامان خود که عبارت

از دوازده امام مطهر معصوم و بری از آلایش صوری و معنوی
و بینی و دنیوی استعداد یافته در پناه حمایت و رفاقت ایشان
باشند و شک نیست که رفیق آن زمره مطهره مقدسه که صاحب
اختیار آن روز و نظر بغلامان و شیعیان خود مهربان و دلسوز بجا اند
زیرا که دست امید در دنیا و عقبی بدامان حمایت ایشان اتصال
داده اند دران وادی عظیم الخطر چگونه محروم مانده از عنایات
معموله آن انوار مقدسه بصفت حرمان موصوف باشند و مناسب
مقام آنست آنچه در کتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان
ایام امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم در مجلس آنحضرت
زبان بطعن شیعیان گشوده اسناد فسوق و گناهان کبیره
بفرقه اثنا عشریه و اظهار شماتت مینمود آنحضرت در جواب
آن مخالف بکلامی تکلم فرمود که ترجمه آن اینست که اگر
شیعیان خاندان عصمت ارتکاب خطایا نموده بتوبه و بازگشت
موفق نگشته باین عنوان حاضر دیوان گناهکاران گردند
آن بیچارگان را خدا ایست آمرزنده و پیغمبریست شفاعت
کننده و واقف احوال و امامیست منتظر انجاح امانی و آمال

وازین عبارات نیز ظاهر است که امرزش الهی وشفاعت
حضرت رسالت پناهی مخصوص فرقه اثنا عشری بوده ودیگران را
ازین سعادت بهره واستحقاقی نخواهد بود چه غم دیوار
امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آنرا که باشد
نوح کشتیبان **حدیث ۴** در تفسیر نیشابوری وثعلبی وواحدی
وسایر کتب معتبره مخالف وموالف مسطور است بروجهی که
مطلقا هیچکس را اختلافی دران نیست که چون حضرت امیر مومنان
ومولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام با غنایم موفوره
از فتح خیبر مراجعت فرمودند متوجه خدمت سید ابرار گردید
چون چشم حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر جمال باکمال آن
سیف الله المسلول افتاد فرمود که یا علی لولا اشفق
ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
للمسیح بن مریم لقلت فیک قولا لا تمر بملاء الا اخذوا
من تراب رجلیک ویستشفون بفضل طهورک
ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک وانت ولی
کل مومن بعدی وان لحمک لحمی ودمک دمی وظاهرک

اظهر

ظاهری وباطنک باطنی وعلانیتک علانیتی وسریرتک
سریرتی وان حربک حربی وسلمک سلمی وولیک ولیی
وعدوک عدوی وانا وانت من شجرة واحدة من
اصل واحد من طین واحد من نور واحد وانک
تبری ذمتی وتقاتل علی سنتی وانک فی الآخرة معی
وانک علی الحوض خلیفتی وانک اول من تکسی معی وانک
اول من تدخل الجنة معی ومن امتی وان شیعتک
علی منابر من نور مبیضة وجوههم ویکونون فی الجنة
جیرانی وان الحق معک وعلی لسانک وفی قلبک وبین
عینیک وان الایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط
لحمی ودمی ولم ترد الحوض مبغض لک فی الحقیقه اگر
کسی را دیده ادراک از قرحه عداوت خاندان نبوت
وولایت نابینا نشده باشد وغشاوه عناد والحاد پرده پوش
باصره انصاف آن کس نگشته باشد این حدیث کفایت
درانکه عاقل را تاملی وشکی در حقیت مذهب ائمه اثنی عشر و
حقیقت نیابت وخلافت شاه ولایت نماند علم یقینی

حاصل نموده میدانند که ذاتی که آمیزش روحی با حضرت رسول صلی الله علیه
ظاهراً و باطناً باین مرتبه رسیده و امتزاج صوری و معنوی
بجائی کشیده باشد که دیده دوبینی از روزن حدقه احتمالات
عقلیه و روایات نقلیه بیرون رفته و میانه نبی و ولی اتحاد
دینی و دنیوی بحدی چهره نموده و بنوعی سر از گریبان مشابهت
و مماثلت بیرون آورده که مجال مداخلت اغیار نمانده
حرفی در باب دوئی و جدائی در میانه نمیگنجد و ترجمه عبارات
حدیث مذکور علی سبیل الاجمال آنست که چون اوصاف کمالات
ذاتی شاه ولایت پناه از اندازه گفتن و نوشتن و قیاس
بغیر نمودن بیرون است اولاً حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدین عبارت اشارت بآنحضرت نموده میفرماید که اگر خوف
اینمعنی نبودی که جمعی از امت در مادهٔ آنحضرت گمراه شده آنچه
نصاری در مادهٔ عیسی علیه السلام گفتند و او را خدا و بعضی
پسر خدا دانستند هرآینه گفتمی هرآنچه در آنحضرت هست پس حضرت
نبالت منقبت معذرت میخواهد و میفرماید که از خوف آنست که بعضی
از حقایق عظیمه و دقایق خفیه که از جمله حالات آنحضرت است

اظهار

اظهار آن نمیفرمائیم که اگر از آن اسرار پردهٔ خفا و حجاب
مرتفع گردد هر طایفه که آنحضرت بر ایشان مرور نمودی از خاک
قدم آنحضرت قدری بر داشته بآن استشفا و افتخار نمودندی
و بقیه آبی که آنحضرت بآن طهارت نمودی شفای امراض خود را
در آن ملاحظه نمودندی و چون امور مخفیه آنحضرت از این جهت
در پس پردهٔ خفا اختفا یافته که مبادا یکباره جهال این امت
را باعث ضلالت گردد و از آنچه توان گفت و اظهار نمود
اینست که کافیست ترا یا علی اینکه تو از منی و من از توام و تو
صاحب اختیار امور امت بعد از من و گوشت تو گوشت منست
و خون تو خون من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من
و آشکار تو آشکار من و پنهان تو پنهان من و جنگ با تو
جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوست تو دوست من
و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یک درخت و یک اصل
و یک طینت و یک نوریم و توئی که ذمت مرا از حقوق بری
گردانی و مقاتله کنی در اجرای احکام شریعت و انتظام امور
ملت و سنت من و مراد از سنت درین مقام نه سنتی است که

در مقابل واجب است بلکه مقصود اصل قواعد و قوانین مضبوطه
مربوطه بدین و ملت آنحضرتست و بعد از آن فرموده که تویی
در آخرت همراه من و تویی بر سر حوض جانشین من و صاحب اختیار
و تویی که پیش از همه کس متلبس بلباس من پوشیدنی کردی همراه این
چه تمام اهل عرصات عریان داخل آن هنگامه کردند الا آنحضرت
و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم و میفرماید که تویی اول کسی
از امت من همراه من داخل بهشت عنبر سرشت گردد و تویی که
شیعه تو بچندین خصلت از اهل قیامت ممتاز باشند اول
آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه رو سفید بصحرای محشر آیند
و این حالتیست مخصوص شیعه اثنا عشریه سیوم آنکه در بهشت
بهمسایگی حضرت پیغمبر سرافراز گردند و از جمیع خلق و امم انبیای
سابقه ممتاز باشند و بعد ازین بشارت و بیان بعضی از کمالات
دیگر باره بذکر بعضی از خصایص و مزایای آنحضرت توجه نموده
میفرماید که حق با تست یعنی آنچه رضای حق تعالی و خشنودی وی
در آن است مصاحب تو بوده از تو جدا نمیگردد و چون حق همیشه
با آنحضرت باشد معلومست که بر زبان آنحضرت و دل آن حضرت

وبرابر

و برابر آنحضرت آنچه گذرد و گفته شود و بفعل آید تمامی حق و موافق
رضای حق سبحانه و تعالی خواهد بود و اما جهت تاکید این امر که حضرت
رسالت تصریح بآن نموده و بعد از اجمال که تماما محتاج الیه می نمود
مبادرت فرموده بعد از بیان امور مذکوره اجمالا و تفصیلا بآنچه
اصل اعمال صالحه و افعال و اقوال حسنه است و میانه آنحضرت و امیر المؤمنین
علیهما السلم مشترک بوده و در آن باب تفاوتی بینهما صورت نبسته
میفرماید که ایمان مخلوط و ممزوج است بخون و گوشت تو همچنانکه
بخون و گوشت من اختلاط یافته و بعد از اتمام اغراض و مقاصد مهمه
مخصوصه بدرجه امامت و آنچه مشترک میانه نبی و ولی تواند شد
بشارتی دیگر ختم کلام صدق انجام فرمود که هر کس دشمن تو باشد
محروم از ورود حوض کوثر بوده ابد الآباد مقیم مقام خذلان
و حرمانست و صاحب عقل کامل و ناقص و عالم و جاهل و اعمی و بصیر
و بزرگ و کوچک الحاصل هر که قوت سامعه داشته باشد و مضمون
این حدیث مسموع وی گردد میداند و بآن مقدار که مکلف گشته
و علم بوجود حضرت باری تعالی حاصل نموده حکم مینماید که غرض حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از اثبات حالات حضرت مرتضوی

که احدی از انبیای سابقین نیز معلوم نیست که متصف بصفات
مذکوره بوده باشند آنست که بر شنونده این کلمات بینات
نبوی که چون آیات محکمات آلهیه از شایبه مخالفت نفس الامر
مبرا و معراست ظاهر و روشن گردد که اختلاط صوری و معنوی
و امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علمی و عملی و آمیزش تام کامل
میانه نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت بنجات در عرصات
و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده که عبارت از آن وافی بهدایت
آنحضرت صلی الله علیه و آله منطوقا و مفهوما و ظاهرا و باطنا در حیز
ظهور می آید و هر کس از اهل ایمان که باندازه استعداد ذاتی
دیده دل را از مشاهده شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره
روشنی داده و پردگی اسرار را از ورای استار حجاب چهره گشوده
رخساره مقاصد علیه درین ابواب در آیینه صافیه عقیده
کامله اش بر وجهی روی نماید که چون وجه اوراه نمای شمس
ظاهر و هویدا گردد که درجات رفیعه و حالات علیه و کمالات خفیه
و جلیه و اتصالات حسبی و نسبی آنحضرت با حضرت خیر البریه
و اختصاص آنحضرت بمزایا و خصایص ممکنه بشریه و اتصاف

ذات احدی صفات آن مظهر تجلیات ربانیه از آن گذشته که
خلافت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از انقضای زمان حیات
آنحضرت کسی را دغدغه در آن باشد که بغیر از آنحضرت کسی دیگر قیام تواند
بآن امر عظیم القدر اقدام نمود یا آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
با وجود آنحضرت بوجود خلافت دیگری راضی بوده باشد ؛؛

گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا ؛ میراث خلافت بعمر داد و بعثمان
هرگز ملکی ملک بیگانه نداد است ؛ رو دفتر شاهان جهان جمله فرو خوان
با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند ؛ میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان
جانا روش و قاعده دین تو است ؛ لعنت بابابکر و عمر باد و بعثمان

حدیث ۵

متعلق است بامور و حکایات فتح قلعه خیبر و آن
چنان بود که چون حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر متوجه
فتح و قلع قلعه خیبر گشت و در ضمن قضیه اراده آلهیه بظهور اعزاز
مرتضوی و بیان تحقق محبت آلهی با آنحضرت و محبت آنحضرت بجناب بارگاه
آلهی و دیگر حکمتها و مصلحتهای بآن تعلق یافته روز اول
ابوبکر سردار و صاحب جیش اشیار لشکر اسلام شده متوجه مهم مذکور
گردید و در آن روز کثیری از مسلمانان را بدرجه شهادت رسانیده

خود هزیمت نموده شکست در لشکر اسلام انداخت روز دیگر
عمر ملعون رفته مسلمانان را بهمان روز نشانیده ناموس خود
واکثر اهل اسلام را بباد داد شب سیوم که از پرده شکنش فام
صفای اندامش چهره صباح نصرت نمایان و با تار و پود جامه
شامش رشته روشنی و بهجت توامان بود حضرت پیغمبر علیه
صلوات الله الاکبر در ضمن عبارت غیبی اشارت لأعطین
الرایة غداً رجلاً یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله در
کرار غیر فرار این مهر را بشاه ولایت اختصاص داد مضمون
حدیث آنکه فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد
و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و جنگجوی ناگریزنده باشد
اصحاب چون این عبارت از آنحضرت استماع نمودند هر یک بامید
آنکه شاید این ستاره درخشان پرتو افکن بام و روزن آن شب
باین منقبت عالی سرافراز و فایز گردند در صباح آن شب همگی حاضر
بارگاه عرش اشتباه حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه
علیه و آله بارجاع آن امر مستظهر بودند چون در آن ایام آنحضرت
شاه ولایت پناه را دیده انوار اسرار از رؤیت اشرار اغبار

غبار

غبار آلود و فضای دولت سرای حضرت نبوی از فیض آثار قدوم
نصرت لزوم آنحضرت خالی و ظلمانی نموده حضرت رسالت منقبت چون
از مشرق حجره شرف ملک تزیین و مطلع منزل سعادت آیین طلوع نموده
عرصه ساحت فضای دلکشای سرای رسالت را از پرتو انوار ولایت
خالی دیده در لحظه باحضار آنحضرت اشاره فرموده آن امیر مؤمنان
و واقف آشکار و نهان در زمان حاضر بارگاه ملایک سپاه شده
بر طبق مضمون ؛ قطره دین است بر کشای نقاب ؛ تیر بابنش کن
بفتح الباب ؛ شرک پا دار شد هلاکش کن ؛ کعبه بتخانه گشت پاکش کن ؛
بتفویض تسخیر خیبر اختصاص و از برکت آب دهن و دعای بدیع الاثر
حضرت خیر البشر رفع رمد و درد چشم آنحضرت گردیده علم نصرت رقم
بیهار علم انا فتحنا لک فتحاً مبیناً معلم ولشقه رقیه و ینصرک الله نصراً
عزیزاً محکم ساخته بر طبق کلام ؛ کس نه دیده بر زمکه پشتش ؛
منهدم شرک از یک انگشتش ؛ خیبر از تیغ او خراب شده ؛
سرآتش بهم سراب شده ؛ روانه قلع و قمع زمره اشرار و طایفه کفار گردیده
در اندک زمانی آن فتح نمایان چهره مقصود گشوده مجموع جهودان
خیبری از برکت ذوالفقار حیدری مقهور اهل اسلام گردیدند

حدیث ۶ بنوعی که در کتب طرفین مسطور است و هیچکس را از
دوست و دشمن درین حکایت اختلافی نیست که چون حضرت
ختمی پناه از شرایط حج الوداع فارغ و متوجه مدینه مشرفه گردید
حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل آیات متکثره که دال بر هدایت
امت و نصب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمهم خلافت
و وصایت میمون نازل نموده بود مجددا در هجدهم شهر ذی الحجة الحرام
در حینی که آنحضرت بمکان غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام
دیگر باره بجهت تاکید امر مزبور نزول فرموده این آیت آورد که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان
به بندگان آنچه از خدای تو نزول یافته و اگر بجای نیاوری
آنچه مراد من است به بندگان نرسانی پس تبلیغ رسالت
نکرده باشی و مضمون آیه کریمه مشعر است برانکه اگر در تبلیغ
این امر مساهله شده بر حسب اراده الهیه وقوع نیابد همانا
که بهیچ وجه تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعض از
امور عمدا حکم عدم تبلیغ در کل دارد و اگر از منافقان که

همراهند

همراهند خوفی و وغدغه باشد خدای تعالی نگاهدارنده تست
از شر ایشان بنابرین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در همان مکان فرود آمده منبری از پالان شتران مرتب
ساخت و صعود بران فرموده خطبه بلیغه مشتمله بر حمد و ثنای
الهی و نصیحت اصحاب درباب خلافت حضرت امیر المؤمنین ع
که من جانب الله مامور بود ادا فرمود و چون خطبه مذکوره
فی الجمله طولی دارد تیمنا و تبرکا چند کلمه از ان بمحض تشفی و تفریح قلوب
شیعیان قید تحریر یافت و آن اینست که معاشر الناس
ان الله قد نصب لکم ولیا و اماما مفترضة طاعته
علی جمیع المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان
و علی البادی و الحاضر و علی الاعجمی و العربی و الحر
و العبد و الصغیر و الکبیر و الابیض و الاسود و علی
کل موحد ماض حکمه نافذ امره ملعون من خالفه
مرحوم من تابعه معاشر الناس انه آخر مقام
اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا و اطیعوا و انقادوا
فان من بعد علی ولیکم و امامکم و امر من ربکم

تبعه لزید

ثم الامامة فی ذریتی من ولده الی یوم القیمة الا انه
لیس امیر المومنین غیر اخی هذا ولا یحل امرة المومنین
لاحد غیره معاشر الناس قد بلغت بما امرت بتبلیغه
حجة علی کل غایب وعلی کل احد ممن شهد او لم یشهد
ولد او لم یولد فلیبلغ الحاضر منکم الغایب والوالد الولد

ترجمه این عبارت یعنی اشارت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
خطاب بجمیع حضار آن مجلس نموده گفت که ای گروه آدمیان بدرستی
که الله تعالی نصب فرمود از برای شما صاحب اختیاری در امر
دین و دنیا و امامی که طاعت او فرض است بر جمیع مهاجر و انصار
یعنی آنها که در خدمت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله هجرت نموده
ترک وطن اصلی خود که مکه معظمه است نموده اند وآنها که مددکاری و
یاری آنحضرت نموده در نصرت وی تقصیر نکرده اند که عبارت از اهل
مدینه باشند وآنها که تابع اوامر و نواهی حضرت رسول الله گشته
مخالفت ننموده اند و می فرماید که همچنین اطاعت امیر المومنین
فرض است بر غایب و حاضر و عجمی و عرب و بنده و آزاد
و کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر که بوحدانیت الهی

اقرار کرده باشد و حکم او بر جمیع مردمان و امر او نافذ است
یعنی اطاعت امر او واجب است و مخالف امر او ملعون است
و تابع وی مرحوم است دیگر بجهت تاکید این امر تجدید نصیحت نموده
میگوید که ای گروه مردمان این آخرین مقامیست که مقیم آن شده ام
درین مجلس و در حضور این جماعت پس گوش کنید و مطیع و فرمانبردار
باشید پس بدرستی که بعد از من علی ولی و امام شماست بامر خدای شما
و بعد از وی آن امامت در ذریت من است از اولاد علی بن ابی طالب
تا روز قیامت و هیچکس غیر از برادرم علی بن ابی طالب سزاوار امر
امامت نباشد و حلال نیست امیر بودن بر مومنان و سرداری
ایشان احدی را غیر از علی بن ابی طالب دیگر باره تاکید واقعه غدیر
میفرماید که ای زمره بنی آدم آنچه از جانب خدا امر شده بود
که بجای آرم و بشما رسانم و مضمون کلامی که بشما گفتم و تقریر کردم
حجت است از جانب خدا و رسول بر هر غایب و بر هر که حاضر آن مجلس
بوده و نبوده و بر هر که متولد شده و متولد خواهد شد پس باید
که هر که حاضر است این امر که از جانب الهی در باره علی بن ابی طالب
صادر شده بجمعی که غایبند برساند و هر پدری پسر خود را ازین خبر

آگاه گردانند و بعد ازین مقالات شریفه حضرت امیر المؤمنین را بر بالای
منبر طلبیده و دست آنحضرت را گرفته بنوعی بلند گردانیده که اکثر
صفوف اصحاب مشاهده آنحضرت نمودند و بعد ازان فرمود که
که ای مسلمانان أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ آیا من نیستم
اولی بمؤمنین از نفسهای شما یعنی مرا اختیار در مهمات دینی و
و دنیوی شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله
چنین است و تو اولی بمایی ز ما بعد ازان فرمودند که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ چون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی نیستم
درین مرتبه فرمود که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ یعنی هر که من مولای اویم
پس علی بن ابی طالب نیز اولی باوست و غرض حضرت ظاهر از عبارت
اولی ز لفظ اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی آنست که در هر دو مقام
از مولی اولی بتصرف صاحب اختیار اراده شده بمعنی دیگر و بعد از
اتمام خطبه و تاکیدات بلیغه متوجه دعا شده آنحضرت باین عبارت
دعا فرمود که اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ یعنی بارخدایا
دوستی کن با کسی که دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی
القصه بعد از اتمام مراسم مواخات و موالات مجموع اصحاب و مهاجر

و انصار

و انصار همگی باتیان تواحد تهنیت نسبت بآنحضرت اقدام نمودند
و هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که حضرت جبرئیل نازل شده
از جانب جناب الهی و بعد از تقدیم تبجیل و تعظیم این آیه آورد که الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا حاصل این کلام بشارت فرجام والله اعلم آنکه تکمیل دین اسلام در آن
روز شده و نعمت الهی بندگان در آن روز اتمام یافته و رضا و خوشنودی
خالق ارض و سما از دین اسلام و زمره مسلمانان در آن روز اتمام
یافته و معلوم میشود که واجبات دینیه خواه آنچه متعلق باصول دین
باشد خواه بفروع دین عند الله تا مثل ولایت و امامت حضرت
امیر المؤمنین نبوده اکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین
بر زمره مکلفین منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آن
مرکز دایره ولایت و سرکرده سلسله امامت و هدایت است
و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت ظهور است اینکه صحت
عبادات منصوصه و طاعات مفروضه مثل نماز و روزه و غیرها
موقوف بر اعتقاد صحیح بامامت حضرات ائمه معصومین است
چنانچه الله تبارک و تعالی در آیه کریمه که سبق ذکر یافته فرموده

وحقیقت این مراتب باندک تاملی نزد عقلا ظاهر میشود حدیث ۷۵
بروایت ابن مغازلی واخطب خوارزمی وسایر اهل خلاف که در کتب
وتصانیف خود ذکر نموده اند از حضرت رسول صلوات الله علیه وآله
لاخی علی بن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة
من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل
الملئکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم
ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب
التی اکتسبها بالاستماع حاصل کلام آنکه برادرم علی را فضایل
بیش ازانست که بشماره درآید پس هر که فضیلتی از فضایل او
ذکر نموده بان معترف باشد حق سبحانه وتعالی گناهانی که پیش
ازان کرده وبعد ازان کند تمامی را بیامرزد وشاید در سر کلام مراد
آنحضرت صغایر بوده باشد وهر که فضیلتی از فضایل آنحضرت
بنویسد پیوسته ملایکه از جهت وی استغفار نمایند مادام که
اثری ازان کتابت باقی باشد وهر که گوش کند یعنی خود از کسی بشنود
فضایل آنحضرت را او از حق تعالی گناهانی که او را بسبب استماع

حاصل

حاصل شده باشد بیامرزد واز انجمله حکایت مرغ بریان وشاگردی
جبرئیل ع وگهواره جنبانیدن اسرافیل و رفتن اژدها بر منبر آنحضرت
وجواب شنیدن ودر جنگ احد آواز شنیدن از آسمان
که حاضران همگی شنیدند که لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی
واختصاص آنحضرت بتزویج فاطمه علیها السلم ونزول ملائکه درین
امر چنانچه دوست ودشمن همگی اعتراف بران دارند وسایر فضایلی
که حصر آن بیرون از اندازه بیان است ؛ ای از تشکیل طره ات
بر هر دلی بندی دگر ؛ رشته جان را از هر موی تو پیوندی دگر ؛ گر پدر
خورشید ومادر ماه باشد نی آنکس ؛ بر زمین ناید بخوبی چون تو فرزندی دگر

فصل ثانی در بیان آنکه محبت حضرت امیر المؤمنین
واولاد امجاد او که ائمه دین وپیشوایان اهل یقینند لازم دارد
حلالزادگی وطهارت میلاد وپاکی نطفه را ودشمنان خاندان
عصمت وطهارت البته ولد الزنا وحرامزاده خواهند بود و
احادیثی که درین ابواب از ائمه معصومین علیهم السلم منقول وماثور است
بسیار است آنچه درین رساله ذکر میشود ده حدیث است
حدیث اول چون با دله وبراهین واضحه ثابت است که این

بغیه کبری وخطیئه عظمی که عبارت از مخالفت اهل بیت عصمت وطهارتست
شآمت تلوث بلوث سواد غیر طاهره منتجه بانجاس مخالف خانه ان
نبوت وتکون از اجزای فاسده غیر صالحه عداوت دودمان ولایت
خواهد بود وچنانچه مضمون کلام معجز نظام حضرت سید العابدین و
امام الباکین وثمره شجره حضرت خاتم النبیین علی بن الحسین امام
زین العابدین علیه السلام از آن خبر میدهد ﴿ ومن سرنا بالـ
عنا الشعر ﴿ ومن ساءنا سائه میلاده ﴿ وما فاز من
الابنا ﴿ وما خاب من حبنا زاده ﴿ ترجمه کلام اعجاز فرجام آنحضرت
آنکه هرکس باعث حصول نشاط وسرور ایشان گردد ایشان نیز سبب
خوشحالی ومسرت وی می باشند وهرکس با ایشان بدی کند ودشمنی ورزد
باعث بر بدی آن بدکار سوء ادبی وخباثت وناپاکی محل ولادت
وی چیزی دیگر نخواهد بود واین معنی کنایه است از آنکه از نطفه حلال بهم
نرسیده باشد پس حرامزاده خواهد بود وحاصل معنی بیت دیگر آنکه
هرکس بمرتبه وسعادتی ومنزلتی رسیده ودر روز قیامت ناجی ورستگار
باشد ببرکت ایشان خواهد بود وآنکس را که توشه سعادت اثر
صحرای محشر از ما بدو که کثیر الفایده محبت اهل بیت رسالت حصول یابد

محروم

محروم از رحمت الهی نموده وناامید از درگاه پروردگاری نگشته
بآنچه امیدوار بوده از رفع عقاب وعذاب وفوز ووصول بدرجات
اهل ثواب ودخول بهشت بموجب فایز وفایض گردد ودر مقام شکر ابد
بهوای مرتضی والی کرامنت ﴿ هرآنکس را که مادر پارسا نیست
وگر اصلش درست وپاک باشد ﴿ دلش امیل بپاکان چرا نیست
خطای مادر اندر وی اثر کرد ﴿ صوابست اینکه میگویم خطا نیست
تمنای رحیق وکوثرم هست ﴿ الم را آرزوی ما عدا نیست
بیا با از ره انصاف یکدم ﴿ بگویم گر ترا میل جفا نیست
سوی ما اقبلونی شیر ابر ﴿ همیداری ترا شرم وحیا نیست

حدیث ۲ درکتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه رحمه الله
باسناد معتبره از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه وعلی
آبائه السلم بطرق روایت نموده که قال الصادق علیه السلام
للولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البیت وثانیها
انه یحن الی الحرام الذی خلق منه وثالثها الاستخفاف
بالدین ورابعها سوء المحضر للناس ولا یسیئ محضر
اخوانه الا من ولد علی غیر فراش ابیه او من حملت امه

فی حیضها مفاد این کلام اعجاز فرجام انکه ولد از زنا را چهار
علامت لازم و ناچار است که بآن نشانها از ما عدا ممتاز باشد
اول انکه بغض و عداوت اهل بیت طاهره شعار او خواهد بود ثانی
انکه رغبت و میل تمام دارد بجرائی که خود از آن بهم رسیده است
و آن اشارت از زناکاری خواهد بود ثالث انکه همواره سعی در خواری
و استخفاف دین مینماید رابع انکه بد و ناخوشکوار باشد حضور او بر مسلمانان
و مردمان و بدحال و پریشان نمیباز محضر و مجمع برادران دین
و محفل و منزل اهل یقین را مکر انکسی که ولادتش در غیر فراش پدر او باشد
یعنی ولد از زنا یا انکه علوق نطفه اش در زمان حیض مادرش باشد

حدیث ۳ ایضا روایت ابن بابویه رحمة الله علیه در
کتاب علل الشرایع باسناد معتبره از حضرت امام جعفر الصادق ع
باین طریق روایت نموده که عن الصادق جعفر بن محمد عن
ابیه عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من احبنا اهل البیت فلیحمد الله علی اول النعم قیل
وما اول النعم قال طیب الولادة ولا یحبنا الا مؤمن
طابت ولادته مفاد این عبارت عین اشارت آن که

عن ابی عبد الله ع

کفت

کفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس دوست دارد
ما اهل البیت را پس باید که شکر کند خدای تعالی را از نعمت اولی که نصیب او
شده است کفته شد مر آنحضرت را که چه چیز است آن نعمت اولی فرمودند
که خوشی و پاکی ولادت او و فرمودند که دوست نمیدارد ما را مکر مؤمنی که
که خوب و پاک باشد ولادت او یعنی ناپاک و حرامزاده نباشد

حدیث ۴ ایضا بهمین عبارت باسانید معتبره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمودند که
من اصبح یجد برد حبنا علی قلبه فلیحمد الله علی بادی النعم
قیل وما بادی النعم قال طیب الولادة

حدیث ۵
ایضا در کتاب مزبور بهمین دستور مذکور است از حضرت امام الساجدین
علیه السلام و آن عبارت اینست که عن علی بن الحسین عن ابیه عن
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم یا علی من احبنی و احبک
و احب الائمة من ولدک فلیحمد الله علی طیب مولده
فانه لا یحبنا الا مؤمن طابت ولادته ولا یبغضنا الا
من خبثت ولادته یعنی روایت از حضرت سید الساجدین

و امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام
و آنحضرت روایت نموده از پدر بزرگوار خود حضرت اباعبدالله الحسین
و آنحضرت از والد فیض مقدارش حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که
آنحضرت فرمودند که گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که یا علی کسی که دوست دارد مرا و دوست دارد ترا و دوست دارد
امامانی که از اولاد تو باشند پس هرآینه باید که شکر خدای تعالی
کند بجهت پاکی و طهارت محل ولادت خود پس بدرستی که دوست
نمیدارد ما را مگر مؤمنی که نیکو و خوش باشد ولادت او و
دشمنی نمیکند با ما مگر کسی که ناپاک و پلید باشد محل ولادت او

حدیث ۶ ایضا در کتاب مذکور بروایت محمد بن موسی
از ابی زبیر مکی و او از جابر بن عبدالله انصاری باین طریق روایت نموده که
عن ابی زبیر المکی قال رأیت جابرا متوکیا عصاه و هو یدور
فی سکک الانصار و مجالسهم و هو یقول علی خیر البشر
فمن ابی فقد کفر یا معاشر الانصار ادبوا اولادکم
علی حب علی فمن ابی فانظروا فی شان امه یعنی ابو زبیر مکی
گفت دیدم جابر بن عبدالله انصاری را که تکیه زده بود بر عصای

خود و میگردید در کوچهای مدینه در محلات انصار و مجالس
ایشان و میگفت علی بهترین آدمیان است پس کسی که انکار
کند بتحقیق کافر است ای گروه انصار بیاموزید و نگاه دارید
فرزندان خود را در دوستی علی بن ابی طالب پس کسی که انکار کند
از ایشان این مراتب را پس تامل ملاحظه کنید در حال روزگار
و مال کار مادر او

حدیث ۷ ایضا بروایت فضل بن
عمر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمودند که من وجد برد حبنا علی قلبه فلیکثر الدعا
لامه لانها لم تخن اباه یعنی هر که یافته است خنکی و سرور
دوستی ما را در دل خود پس باید زیاده کند در دعا مر مادر خود را
بدرستی که آن مادر ناراستی و خیانت نکرده است با پدر او
و عدم خیانت در مقام حفظ امانت سیرت و ناموس خود نموده

حدیث ۸ و همچنین در کتاب مذکور بسند معتبر از
ابراهیم قرشی از ام سلمه رضی الله عنها بدین طریق روایت نموده که
ابرهیم القرشی قال کنا عند ام سلمة رضی الله عنها
فقالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

يقول لعلي عليه السلام لا يبغضكم الا ثلثة ولد الزنا ومنافق
ومن حملت به امه وهي حائض يعني ابراهيم قرشي گفت بودم ما
نزد ام سلمه رضي الله عنها پس گفت من شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله
پس گفت مر علي بن ابي طالب را كه دشمن نمي باشد شما را مگر كس ولد الزنا و
منافق وكسي كه مادر او در حالت حيض با او حامله شده باشد حديث ٩٥
ايضا در كتاب مذكور باين طريق باسناد معتبره از جابر بن عبد الله الانصاري
نقل نموده كه عن جابر بن عبد الله الانصاري قال كنا بمنى مع رسول الله
صلى الله عليه وآله اذ بصرنا برجل ساجد وراكع ومتضرع فقلنا
يا رسول الله ما احسن صلوته فقال عليه السلام هو الذي
اخرج اباكم من الجنة فمضى عليه علي عليه السلام غير مكترث
فهزه هزة ادخل اضلاعه اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى
ثم قال لاقتلنك ان شاء الله فقال لن تقدر على ذلك
لي اجل معلوم من عند ربي ما لك تريد قتلي فوالله ما ابغضك
الا سبقت نطفتي الى رحم امه قبل نطفة ابيه ولقد شاركت
مبغضك في الاموال والاولاد وهو قول الله عز وجل
في محكم كتابه وشاركهم في الاموال والاولاد قال النبي صلى الله عليه وآله

صدق

صدق يا علي لا يبغضك من قريش الا سفاحي ولا من الانصار
الا يهودي ولا من العرب الا دعي ولا من سائر الناس الا
شقي ولا من النساء الا سلقلقية وهي التي تحيض من دبرها
ثم اطرق مليا ثم رفع راسه فقال يا معاشر الانصار اعرضوا
اولادكم على محبة علي فان اجابوا فهم منكم وان ابوا فليسوا
منكم قال جابر بن عبد الله فكنا نعرض حب علي على
اولادنا ومن ابغض عليا انتفينا منه يعني جابر بن عبد الله
انصاري گفت بوديم ما در منى با رسول خدا صلوات الله عليه وآله
ناگاه بر خورد چشم ما بر مردي كه سجود و ركوع و زاري كننده بود
پس گفتيم ما اي رسول خدا چه نيكوست نماز او پس گفت آنحضرت
عليه السلام كه او آن كسي است كه بيرون كرد پدر شما را از بهشت پس
گذشت بر و حضرت امير المؤمنين عليه السلام بي محابا و بر او پس جنبانيد
او را جنبانيدني كه داخل شد استخوانهاي پهلوي راست او بجانب
چپ و از چپ بسوي راست پس گفت هر آينه ميكشم ترا اگر خدا
خواسته باشد پس شيطان گفت قدرت بر من نداري چرا كه مرا
مدتي و اجلي است معلوم از نزد پروردگار من چه چيز ترا باز داده

کشتن من و او داشته پس بخدا قسم که نیست کسی که دشمن دارد ترا
مگر آنکه پیش دستی کرده ام من با ندا ختن نطفهٔ خود بسوی رحم
مادر او پیش از نطفه پدر او و بهر آینه بتحقیق که من شریک شده ام
بسبب دشمنی که مردم با تو میکنند در اموال و اولاد ایشان و آن
گفته و فرموده خدای عز و جل است در محکم کتاب او که شریک باش
ایشان را در اموال و اولاد گفت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
که یا علی است میگوید دشمن نمیدارد ترا از طایفهٔ قریش مگر
آنکه از زنا حاصل شده باشد و نه از جمله انصار مگر آنکه یهودی باشد
و نه از قبایل اعراب مگر آنکه از فراش پدر خود نباشد و نه از سایر مردمان
مگر آنکه شقی و بدبخت باشد و نیست از طبقهٔ زنان مگر آنکه سلقلقیه باشد
و او آن است که حیض از راه عقب می بیند بعد از آن آنحضرت
زمانی طویل سر پیش انداخته متفکر گردید بعد از آن سر برداشت
و گفت ای گروه انصار عرض کنید اولاد خود را بر محبت
علی بن ابی طالب پس اگر قبول و اجابت نمودند پس آن اولاد
از شما خواهند بود و اگر اباء و انکار کردند پس نیستند از شما
گفت جابر بن عبد الله که پس بودیم ما که عرض میکردیم دوستی
علی بن ابی طالب را بر اولاد خود پس کسی که دوست میداشت
علی را میدانستیم که از اولاد ما ست و کسی که دشمن بود آنحضرت را
نفی علاقه فرزندی او را از خود میکردیم حدیث ۱۰
ایضا در کتاب مذکور بروایت جابر از ابو ایوب انصاری روایت نموده
که اعرضوا حب علی علی اولادکم فمن احبه فهو منکم
و من لم یحبه فاسئلوا امه من این جاءت به فانی
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی
بن ابی طالب لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق
او ولد زنیة او من حملته امه و هی طامث یعنی عرض کنید
دوستی علی را بر اولاد شما پس کسی که دوست میدارد او را
پس او از شما ست و کسی که دوست نمیدارد او را پس بپرسید مادر او را
که از کجا آورده است او را پس بدرستی که من شنیدم
از رسول خدا صلوات الله علیه که میگفت مر علی بن ابی طالب را
که دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق
یا ولد الزنا یا آنکه حامله باشد مادر او در زمان حیض پس
بنا بر شواهد و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت دشمنی خاندان

نبوت و ولایت بدون رأس المال حرامزادگی صورت
پذیر نیست و حرامزاده را بجز ارتکاب قبایح و اکتساب فضایح
گریز و گزیری نه و همچنین در کمال ظهور است و مطلقا خفایی ندارد
که بعد از زمان آنحضرت نیز محک امتحان حلالزاده و حرامزاده
دوستی و دشمنی باقی ائمه معصومین و بقیه ذریه خاندان طیبین
و طاهرین بوده چنانچه معاندین هر یک از ایشان مثل بنو امیه
و بنی عباس و غیر هم همگی بعلت بی ناموسی و بی پسری مبتلا
بودند چنانچه در اجزای این زمان نیز نسبت به بقیه و ذریه
خاندان نبوت و ولایت هر کس در صدد خصومت و عداوت
می باشد چون نیک تامل در حال و مآل کار آبا و اجداد ایشان
نمایند ظاهر میشود که اکثر آنها از اصلاب کفره فجره و ارحام
فسقه متفجره حاصل شده اند و بنجاست کفر و تسنن و الحاد
که سرمایه ناپاکیها و فرد و دست گرفتار اند لنعم قال من قال
محبت شه مردان نصیب آنکس نیست که دست غیر گرفتست پای مادر او

فصل سوم در باب نسب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب مطابق این مقال
و شواهد این احوال شرح نسب و حسب معاندین و مخالفین

اهل بیت طاهرین است بتخصیص خلفای ثلث و معاویه و یزید
و عمرو عاص که بسبب مناسبت مقام مجملی از احوال هر یک بعد از
تتبع کتب سیر و تواریخ متداوله اعراب و ملاحظه رسایل انساب
بجهت تشفی خواطر احباب اصحاب دین و ارباب یقین مسطور میگردد و
بنوعی که اهالی سیر در بطون متون عبارات خود ذکر نموده اند
و احادیث مرویه از اهل بیت عصمت و طهارت بطریقی که مستوفی گردیده
و آنچه بعد ازین مذکور میشود مؤید آن است ظاهر میشود که مخالفین خاندان
نبوت و معاندین دودمان ولایت تا سر هم همگی بکفر و ناپاک زادگی
از پدران و بی باکی و پا در هوایی مادران در میان قبایل اعراب
مشهور و معروف و اکثر باین صفات مذمومه موصوف بوده اند
و بهمین علت علمای خوارج و سفهای نواصب در ترک این وصف
اسنا و عصمت و طهارت میلا و بالکلیه بر داشته خلیفه و امام ساقی الکفر
مجهول النسب ناپاک و حرامزاده را مفترض الطاعة و واجب الاطاعه
شمرده اند و اکثر عدالت را نیز لازم ندانسته اند چون شرح احوال
انساب مجموع آن گمراهان موجب اطالت و اطناب است بیان
آنچه درین رساله ایراد میشود که بعضی از آنها که فی الجمله بسطی دارد

خواهر بود **اولا** ابتدا مینماید از شرح نسب آن فظ غلیظ
ناهنجار و کلب کلب نابکار سرمایه جمیع مفاسد و فتن و پیرایه و
آویزه گوش و گردن جمله مصایب و محن و سرحلقه اهالی
معایب و این هادم بنای رفیع دین مبین و بانی و باعث
تغییر و تحریف احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین
و آن دور افتاده طریقه منزل صدق و صواب و خمیرمایه مایده ظلم و
بدعت اغتصاب و سیاه نامه دفتر دیوان یوم الحساب اخس المنافقین المرتابات
منجس المنبر و المحراب اخ الخنازیر و الکلاب مخرب الدین و محرف الکتاب
یعنی عمر بن الخطاب علیه الف الف لعنه و عذاب **شرح کیفیت عمر خطاب**
پوشیده نماناد که آن گمراه نامه سیاه بناپاکی پدر و بی باکی مادر
و رسوایی مسلمانان دین الجمهور مشهور و حسب و نسب پلیدش در میان اشرف
قبایل عرب ظاهر و غیر مستور است چنانچه محمد بن شهرآشوب و جمعی کثیر
از مورخین تواریخ و مستحفظین سلاسل انساب قبایل اعراب در متون
کتب و تصانیف خود جمع و ایراد نموده اند و از مضامین حقایق
آیین عبارات عنبین اشارات حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه و علی آبائه السلام تصدیق اخبار ماثوره و آثار مذکوره ظاهر میشود

و مفهوم

و مفهوم مدلول کلام اعجاز فرجام آنحضرت بنوعی که بروایت یحیی بن
محبوب از ابن زیات و سایر روات مسطور است و از عبارات
تامه الاشارات ابوعبدالله حسن بن جعفر بن ابی الحجاج بغدادی
که با نهایت ابهام و ایجاز در سلک چهار مصرع انتظام داده
ظاهر میگردد **و آن اینست** مَن جَدُّهُ خالُهُ وَ والِدُهُ
وَ اُمُّهُ اُختُهُ وَ عَمَّتُهُ ؛ اَجدَرُ اَن یُبغِضَ الوَصیَّ وَ اَن
یَجحَدَ یومَ الغَدیرِ بَیعَتَهُ ؛ مفاد این عبارات آنکه
کسی را که جد او هم خال او باشد و هم پدر او و مادر او هم خواهر او
باشد و هم عمه او سزاوار و لایق حال آنکس میتواند بود که با وصی
نبی حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله دشمنی و عداوت کند
و همچنین میرسد که اینچنین کسی انکار اقرار و عهد و میثاق و بیعت
معهودات روز غدیر خم و تفویض امر وصایت بحضرت امیر خیبرگیر
و سایر وقایع آن روز بنوعی که در فصول سابقه مذکور شده نماید
اما تفصیل این اجمال و تبیین این مقال و تصریح این احوال بنوعی که
ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف و سید نورالله نور الله مضجعه
در کتاب احقاق الحق و جمعی دیگر از مستحفظین سیر و تواریخ از مصنفات و کتب

اهل خلاف مثل فضل بن روزبهان ناصبی و اخطب خوارزمی و ابو المنذر
هشام بن محمد بن سایب کلبی که از جمله رجال خوارج و نواصب و صاحب
کتاب مثالب و انساب الخوارج است نقل نموده اند سر رشته نسب آن گمگشته
تیه ضلالت را بدو طریق روایت نموده اند که حاصل و ابتین و مقاصد الطرفین
بیک طریق منتهی و منهیه میشود بلکه روایت ثانیه مؤید حکایت اولی است
مع شیء زاید **اما حاصل روایت اولی** آنکه چون در زمان جاهلیت شعار
و مدار روزگار اهالی اعتبار عرب چنان بوده که هر کس بقدر بضاعت
و استطاعت از کنیزان حبشیه میخریده اند و ایشان را خالی از حلیه عفاف و ازار
و مطلق العنان منخلع العذار در صحرای فضای جهالت و دشتهای بیدای
ضلالت و بیکا بهانی نخلستانها در عایت شتران و گوسفندان
مامور میگردانیده اند بشرط آنکه از هر صادر و واردی کیف ما اتفق
استیفای حظوظ خود نموده اولاد ایشان آنچه بهم رسد بطریق شایع و نسل بهایم
بهایم در سلک ممالیک مالکان رقاب هر یک منتظم باشند منجمله صهاک
نام حبشیه که از کنیزان هاشم بن عبد مناف بروایتی و بکرار خواری بزبن
عبد المطلب برعایت شتران مشغول و ادراک لذات اجتماع و ازدواج
و استمتاع را از هر صادر و واردی مامول بود نفیل بن عبد العزی بن

ریاح بن عبدالله قرطین که او نیز بخدمات و امور مذکوره مامور
و در ملازمت و خدمت یکی از صنادید قریش مرزوق بود و برخورده
و چنانچه شرایط مرافقت و موافقت محکم و اساس بنای مزاوجت
و هم آغوشی مستحکم گردیده شب و روز بطریقه بهایم در مشارب و
و مآرب و مراتع و مضاجع رفیق و شفیق بودند تا زمانی که از اثر
امتزاج و ازدواج آن دو سعادتمند خلف الصدق که از دودمان وجود
ضلالت و یکتا گوهری که از بحر بیکران جهالت بساحل ربانی
و عرصه صحرای شهود رسید مولودی بود در غایت صفای طلعت
و نهایت استوای خلقت مدتی در آن بیابانها پای برهنه بنام
و نشان در حجر تربیت و ظل تربیت و ذیل مکرمت مادر مهربان می‌بود
و از خوردن شیر شتر روز بروز در مراتب نما و بالیدگی می افزود
تا آنکه وکلا و ملازمان هاشم بن عبد مناف روزی که بجهت ملاحظه
و عرض شتران آمده نشان آن نقد نایکان و آثار آن گنج
رایگان را در آن بیدای بیکران و فیفای بیابان یافتند و
آن سرمایه حلال زادگی را که سراپا خطا بود خطاب بخطاب و
وهن الی جبین و عینین و قفای او را بطریقه غلامان حبشی

بجنبش ن داغ نمودند خطاب به کور زور کار در کف کثیف و
دامن کثیف آن عفیفه می بود و در حفظ حمایت آن سرو جویبار عفت
از آسیب و آفت صرصر سموم هموم می آسود و از زمان طفولیت
وصبا تا اوان ایام بلوغ رشد و نما غبار آلام ایام از جبهه
خاطر عصمت سرای آن مادر مهربان می زدود و گاه و بیگاه
در باب قضاء حوایج و تدارک ما یحتاج او قیام و اقدام مینمود
و همواره چشم خطابین خود را بتماشای سیمای روح افزا
و جمال مردم فریب دلربای مادر دیوپیکر پری منظر میگماشت
و در فضای فتوت اقتضای حمیت برای خارستان خاطر جنایت
ضمایر بجهت رفع وجع مفاصل و درد دل آبیاری شجاعت عرق
حمیت تخم گلهای بوی ها دران میکاشت پس چون نهال آمال
آن گل گلزار جوانی و سرو جویبار کامرانی گل شگفتن گرفت
شمه از شمایم آن بیاپمردی نسایم لطف و احسان مشام جان آن
رعنا تذرو ریاض بوستان خوبی و طاوس خوشخرام دیار
هندوستان محبوبی رسیده بوی آشنایی و وفا از مار
شاخسار گلبن تازه نهال که بهمدستی دهقان سعی و آبیاری و یاوری

باغبان کوشش درختستان امید خود بتابید دست آرزو کامش شگوفه
شنید و مقاصد کثیرة المفاسد مکنونه خاطر خیانت سرای آن فرزند
گمراه منزل گزین و دل نشین و بارگیر ضمیر ظلمت تأثیر مادر روسیاه گردید و
ثمره شجره نیاز و آرزوی که بعد از تمادی زمان و ایام دور و دراز بار
آورده بود لبریز دامن مطلب و مالامال جیب و آغوش مدعا دید
فی الفور بدون شایبه اکراه و انکار و توهم غایله تاخیر و اصرار
رضا بامضاء و تن بقضا در داد و ابواب گنجینه معدن لطف و احسان
و حباب حجاب سرچشمه منبع جود و امتنان بر وجه آمال فرزند ارجمند
و دلبند ساعد همت مهربان خود برگشاد و آن ناپاک بی باک نیز
عرصه هامون و دشت را خالی از اغیار و بازوی بدوی شهر بند
عزت و ناموس اعاری از اپاره عیب و عار دیده بقصد هم آغوشی
دست آرزوی ارادت حمایل کردن و پای مدعای شهوت
در دامن عصمت برای پیراهن مادر کشید و مادرش نیز رسید هر آنچه
از نفیل پدرش دیده القصه ضحاک بی باک ناپاک چون از نوبادهٔ
ثمره شاخسار شجره تازه نهال بیهمال و مثال که بنیروی بازوی جد
و اهتمام بپای کار و بزور سرپنجهٔ حبل المتین اعتصام و اعتبار زیر بار

آورده بود و گل مراد چید و مدخل دار الضرب مصر تمنا را که بکد یمین
و عرق جبین چین بر چین با نضمام حاصل محال ما چین از اقصی بلاد
سواد زیربا و خطا جمع نموده بود بعد از وضع مخارج ضروریه لبریز
دامن عفت ارا گردانید که بتین مرادش من جمیع الجهات از
ارشته در آلام ایام براه کشودهای یافته و از خانه خضرت
غالب حریفی و دغل بازی ابنای زمان خلاص گردیده درد او اول
ما حصل حصل آرزوهای متفرقه خود را بالتمام بر انگشت اهتمام
جمع آورده در ذیل مطلب و مقام انجام فرجام مدعا کشید
پس از زیر بار منت نقیل خلاصی و سبکباری جسته جان خود را طفیل
خدمت فرزند ارجمند نمود و روز بروز بر مهر مادر فرزندی محبت
زناشوهری و مودت عشق و عاشقی نیز افزود تا آنکه محمد دارا
گرانباری حمل وران بد اختر بخشی بیکر و تیره روزگاری منتظر آثار
توجهات بر فسیح المحضر ظاهر گردیده سفینهٔ بی آرام و شکستهٔ بیکر
وجود طوفان زایش که مدام در چهار موجه هوس و آرزو و هوا و نیاز
همرکاب باد مخالف انفاس نفوس غوطه خوری چون بی پایان و قلزم
بیکران ضلالت و جهالت بود در گرداب حیرت و اضطراب افتاد

لاعلاج

لاعلاج لنگر تمکین به پشت گاو زمین افکنده پای برد این صحرای
مصابرت کشید و هر چند از خوف و بیم ملامت لائمین سعی
در اخفا و اسقاط جنین جنسی نمود فایده نبخشید تا آنکه مقدمات
زبان قطع و فصل ایام وضع حمل رسیده ناگاه یکتا گوهری که
در صدف حضارت و لجهٔ طهارت با آبیاری و پا مردی قطرات مطرات
عفت و عصمت پرورش و نگارش یافته بود بدستیاری غواص سعی
بساحل نجات جزایر خالدات افتاد و کرامند دختری بود بارخساری
چون شعلهٔ اخگر فروزان و درخشنده اختری از بروج آسمان نجابت
و اصالت تابان و فروزان بل برجیس منظری بود که از
نتایج آثار قران نحسین نحسین از فلک فلک تدویر بدلالت کارکنان
کارخانه تاثیر کره اثیر مایل این مرکز زیر و دار و حامل این نقطه دایرهٔ
بی پرگار و قرار گردیده با ناهید بکری از پرتو استیام و اجتماع
ذنب اکبر چرخ نو بحتون و کف الخضیب دهر و از کون از اوج افلاک
اقتران و احتراق بحضیض خاک اکدار رو افتراق افتاده ساحت
عرصهٔ دشت و هامون را از شعشعهٔ نایرهٔ جمال نحوست مآل وجود
نجاست نکال خود با بیال بوارق آفت و مالامال طوارق

حادثات گردانید پس ضحاک ناپاک چون صورت حال
و وخامت مآل بدینوال دید از بیم شیوع آن خطا خطاب
سراپا خطا نمود که در کتمان این کار و فقدان این پیرایه جمال
شاهد غیب و عار مصلحتی بجز اخفای این بعد از ایکان و اخفای
همین کنج شایگان در دل خاک و درون مغاک چاک چاک دشت
هلاک نیست خطاب از استماع این کلام عدیم الاشفاع سرگرم تر شام
مدامه عتاب و خطاب گردیده بفوات و فقدان آن ثمره الفؤاد
راضی نشد ضحاک چند روزی در لباس خفا و اختفا بشرایط حضانت
و ارتضاع آن رضیعه ضعیفه کوشید و با والدان مولود که والدش
نیز بود مشورت نموده باسترضا و استصواب همدیگر در هنگامی که
ظلمت شب پرده پوش ابصار ابصار اولوالابصار بود
آن مولود را در قماطی از پشم شتر پیچیده روی او را بحریر
تلطف و التفات پوشیده در حوالی ارض بطحا به بیابانی
رسیدند و آن طفل را بطریق لقطه در کنار راه انداختند و
خود در منزل انتظار در میان آن نی زار بهمنفسی آه و نالهای
راز مقام ساخته چون حربا و خفاش هر یک دو دیده حیرت کشیده

بلند

بجانب آن پریچهره رشک رخسار ماه و مهر گشودند و در [illegible]
انگدار و اضطبار زبان بوتیمار غنودند سحرگاهی که دایه پاکدامان
صادق البیان طباشیر صبح نورانی به شیر پستان احسان
و مهربانی کام خواهش نیازمندان سفیده دم سعادتمندی را
بشکر چاشنی ذکر و شکر خالق کن فکان و رازق انس و جان رطب
اللسان و عذب البیان گردانید از قضا هشام بن ولید
با جمعی از ملازمان و عبید خود از آنجا میگذشت او از آواز گریه
طفل مضطر و مطلع گردیده غلامی را مأمور بر داشتن لقطه مذکوره
نمود و بخانه خود فرستاده بلوازم محافظت و حضانت آن نتیجه
فساد و خیانت امر فرمود و بجهت ارتزاق و ارتضاع او دایه و خادمه
تعیین نمود اما ضحاک چون پی بمنزل مقصود و مقام مولود برده بود
گاهگاهی آرزوی دیدار دختر گریبان جان آن بد اختر را از دامن
صحرا و بر بمنزل هشام میکشانید و از روی آرزوی دل محب منزل
برسم دایگان شیر پاکی که در پستان ناپاک داشت بکام ناکام آن
طلازاده می چشانید تا آنکه خدمه و جواری هشام از روی غرور و احتشام
دختر مذکوره با عزاز و احترام تمام نواختند و او را موهبه تحسیمه ساختند

و بمراسم رعایت و لوازم تربیت و محافظت او کما ینبغی و یلیق اقدام نمودند
و آن دختر همواره در مهد امن و امان و بستر راحت و استراحت
در سلک خواص و جواری شام می‌بود و روز بروز در ظل تربیت
و رعایت ایشان بر مراتب بقدر قابلیت بالطاف حسن و صباحت
منظر میفزود اما چون مقدمات صهاک و امتزاج آن ناپاک با نفیل
بی باک و تولد خطاب از ازدواج او با والده و تولید دختر و سایر
نتایجی که از آن پلید بد اختر بروز نموده بود بسمع علا زمان هاشم
و وکلاء عبد المطلب رسید و قصه ایشان در میان صنادید قریش
و ظرفا و ندمای قبایل اعراب ضرب المثل شد صهاک را از مکه معظمه
و خطاب را از سلک غلامان اخراج فرمودند پس صهاک چندروزی
در طایف بسر برده در همان مکان طایفه در کار جحیم گردیده جان
بمالکان دوزخ سپرد و خطاب مدتی در خدمت و ملازمت
اشراف و اعیان قبایل قریش بمسخرگی و قصه خوانی و بذله گویی و
سازندگی بسر می‌برد و اوقات خود میگذرانید بنا بر آن بطریقی که
اهالی سیر علی الخصوص ابو عبیده بن القاسم بن سلام در کتاب
موسوم بشهاب نقل نموده انکه چون خطاب والد عمر از قید غلامی بندگی

اخراج و فضیحت احوال او بر همگنان ظاهر گردید مدتی اوقات
خود را ببطالت و ملازمت میگذرانید دزدی [illegible]
و اشتر و سایر اموال مردم را شعار خود ساخت تا آنکه بدزدی
معروف خاص و عام گردیده عاقبت الامر بسبب دزدی که در زین
کار داشت دست راست خود را از کجی بر سر گذاشت و اول
کسی که در زمان جاهلیت دست او بسبب دزدی و جنایت
خیانت قطع شد خطاب بود بعد از شیوع این قضیه با دست بریده
پا ببازارچه و کوچه مشهوره بعکاظ گذاشته دستبردی که بهر
جهت معیشت مینمود از دلالی و نخاسی و حلاجی خران بود و مدتی
بهمین وسیله بار بمنزل میکشید و در میان عرب بنخاس الحمیر
مشهور گردید و همین نام بود که بعد از وی آن شان بعنوان ارث
و استحقاق بولد حلالزاده اش که عمر علیه اللعنه و النقمه بود رسید
القصه خطاب از دلالی خرمایه و سرشته قدری از ضیاع و عقار
بهم رسانیده دست از دلالی خر کشیده و یکباره دل از آن کار
برداشت و پا براه شکار بازی و صیادی گذاشت پس بهمین علت
مدتی با یکان تازی بقصد شکار و آهو تازی در یکعلاقه و مرس

همنفس بیهوده و روزگاری با صید سپید کلاغی با عقابی با
بوم شوم در یک قفس می‌آسود از قضا روزی از شکار برگشته از در را
و خانه‌اش شام میگذشت ناگاه شاهین تیزبین نظرش از علا خطه رفتار
تذرو و طاوس خرامی برا هنراز و پرواز آمده کبوتر دلش گرفتار
دام و دانه زلف و خال آن طوطی گویا و کبک دست و پا در هوا گردید
و صبا و بدنهاد یکباره خود را صید کمند دلاویز و حلقه فتراک خونریز
آن فتنه روزگار گردانید و چون فاخته دل و دین باخته بهزاران
مشقت و محنت خود را بپایه سایه آن سرو جویبار دلربای کشانید و از
محرمان و نزدیکان آن خاندان نشان و نام آن فرزنده گوهر درج
حلالزادگی و درخشنده اختر برج آسمان پاکدامنی را پرسید و
بمنزل خلوت محفل خود رفته از مجموع آنچه شنیده و دیده بود
تجاهل ورزید و چشم خطابین خطاجوی خود را از مشاهده وضع آن کار
و ملاحظه جانب عار و شنار پوشیده در انجام اتمام سرای خطبه
و خواستگاری دختر کوشید و بمدلول کریمه الخبیثات للخبیثین
سر و رواج ازدواج آن سرمایه متاع سرور و ابتهاج کشیده
عاقبت الامر از آثار نتایج امتزاج آن دو بدبخت لازمی الاعوجاج

والتجاج

والتجاج دره التاجی که خود را شایسته و سزاوار افسر سروری
و بایسته دیهیم و اورنگ خلافت و برتری میدانست بوجود
آمد آن شقی بدگوهر و منافق از خدا و پیغمبر بیخبر و ملازم نشسته
و مصاحب شر و آن ملعون ضلالت اثر یعنی عمر علیه اللعنه والنقر
بود که بنابر وضوح و ظهور ذکر فضایح اعمال و افعال و شرح قبایح
اطوار و احوال آن سرکرده گمراهان و سرحلقه تبه کاران و نامه
سیاهان محتاج بتقریر و تحریر نیست و عقول و آرا اولوالالباب
از تکرار و تذکار آثار آن بدبخت تیره روزگار مستغنی است
و همچنین نزد ارباب فهم و ذکا و اصحاب عقل و نهی مبرهن است
که وضع نسب و میلاد هر کس که باینطریق باشد بغیر از شقاوت و نفاق
نصیبه نمیتواند داشت و تتبع و تاسی چنین ناکسی با اهالی دین و اصحاب
یقین بنابر مصالح ضروریه روزگار خواهد بود و حرامزاده را
لابد و ناچار است از ارتکاب اموری چند که بآن سبب مستحق
خلود نار و بی نصیب از رحمت غفار امرزگار گردد و چنین کسان
چنانچه بالفرض چندروزی خود را داخل زمره اهل اسلام نمایند
بالاخره ناچار بعد تغلب کفر و تشبث ارتداد رجوع باصل طینت

خود خواهند نمود و التغییم فی التمثیل * درختی که تلخست وی را سرشت *
گرش برنشانی بباغ بهشت * ور از جوی خلدش بهنگام آب *
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب * سرانجام گوهر ببار آورد *
همان میوهٔ تلخ بار آورد اما روایت ثانیه که در ذکر نسب آن پلید مذکور است
بطریقی که ابن طاوس رحمه الله در کتاب موسوم بطرائف و سید نور الله
در احقاق الحق و جمعی دیگر از ارباب سیر در تصانیف خود نقل نموده اند
هر چند تفاوتی در اشارات عبارات سابقه ندارد اما چون مزید
در تعدد و تکاثر آبا در مراتب نسب آن ناپاک بیحیا دارد لهذا
مذکور بیان میگردد و لطایف عبارات طرائف با انضمام سایر
روایات بدین منوال است کانت صهاک امة حبشیة
لهاشم بن عبد مناف و فی روایة اخری لزبیر بن عبد المطلب
فوقع علیها نفیل بن هاشم ثم وقع علیها بعده عبد العزی
بن رباح بن عبد الله بن قرطین فجاءت بنفیل و زنی
بها ولدها نفیل و هو یرعی الابل فولدها الخطاب
فجر الخطاب بها فاولدها حنتمة ثم زنی بابنته و اخته
حنتمة هذه فاولدها عمر فحنتمة ام عمر لانها ولدته و اخته

بکار آورده

لابیه

لابیه لانها بنت الخطاب و عمته لانها اخت ابیه لامه و
الخطاب جد عمر لکونه ابا امه حنتمة و خاله لانه اخوها
لامها ایضا لتولدهما من صهاک الحبشیة و ابوه لتولده
منه و قد کشف عن هذا کله سید الصادقین صلوات الله
و تسلیماته علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین
بقوله الشریف من جده خاله و والده و امه اخته
و عمته احری ان یبغض الوصی و ان یجحد یوم الغدیر
بیعته حاصل نسب آن بدبخت تیره روزگار در صورت بنظر تحقیق
میشود که صهاک کنیزک حبشیه بود از هاشم بن عبد مناف
و بروایت دیگر از زبیر بن عبد المطلب پس مواقعه کرد با او در مرتبه اول
نفیل بن هاشم بعد از آن تصرف کرد او را عبد العزی بن رباح
بن عبد الله قرطین و ازین پیوند آخرین تازه نهالی که از ما عصیان
وجودش سر بر آورد نفیل نام او شد بعد از آن نفیل با صهاک مادر خود
بستر حرامی مشغول بود دست از دامن مادر بر نداشت تا اندرو
آویخت و تخم آرزوهای هوا و هوس خود را در مزرع آمال
آن پلید بد سگال ریخت خطاب بوجود آمد بعد از آن خطاب



موافق دستور العمل پدر خود کار کرده او نیز با صهاک که هم مادر
و هم جده اش بود جمع شده دختری بهم رسید حنتمه نام بود از آن
بوضعی که سابقا مذکور شد خطاب مذکور با دختر خود که خواهرش نیز
بود و بطریقه مجوس مجوز گردید عمر بهم رسید پس بنابر حصر مراتب مذکوره
حنتمه از یکجانب مادر عمر است که او را زائیده است و از طرف دیگر
خواهر اوست زیرا که دختر خطاب است و از جانب دیگر عمه اوست
زیرا که از جانب مادر خواهر پدر اوست و خطاب جد عمر است که
پدر حنتمه مادر اوست و خال او نیز هست زیرا که برادر حنتمه
مادر اوست و هر دو نیز از صهاک تولد کرده اند و پدر او نیز
هست چرا که از صلب او بهم رسیده و سر آنچه ظاهر میشود از کلام
اعجاز فرجام حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلام که
میفرماید کسی را که جد او هم خال و هم پدر او باشد و مادر او
هم خواهر و هم عمه او باشد پس سزاوار چنین کسی آنست که دشمن
وصی نبی و منکر مقدمات وصایای خم غدیر در حق امیر خیبر گیر باشد
و شرح آن بنوعی است که سابقا مذکور شد فی الحقیقه کسی را که
کیفیت احوال نسب و حقیقت حال حسب بدین منوال بعجه باشد

چگونه

چگونه توقع راستی و پایداری در جاده صراط المستقیم دین
مبین و متابعت شریعت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
از آن ناکس توان داشت و قدری از قبایح اعمال و فضایح افعال
آن ناپاک بدفعال را سید مرتضی علم الهدی در مقام در درج
اشعاری چند در رشته نظم انتظام داده و بعضی از آنها اینست

تبت یداك ابا حفص بما عملت
فحسبك النار یوم الحشر مصلاها

اصبحت اشقی قریش فی قبایلها
کما ثمود قدار صار اشقاها

وغرها رتبة ولیت لا خبر
عن النبی ولا ذو العرش اوحاها

وفی لك الزور فی رؤس المنابر لا
ارث لفاطمة الزهراء ولا ابناها

کذبت یا بن الزوانی التبع لا رحمت
ام تبطنت یا ملعون احشاها

یا جیفةً وضعت عن جیفة وضعت

> ای مردار بوگرفته که گذاشته شده
> از مردار بدبوئی که گذاشته شده

نقلة خرجت من بین امعاها

یا لیتها هلکت من بین ما ولدت

> ای کاشکی هلاک میشد از آنمیانه
> انکه زائیده شد

باسفط الخلق اقصاها وادناها

من کان امه اخته وعمته

> کسی که بوده باشد مادر او
> هم خواهر او و هم عمه او

لمه لا یکذب بالحسنی ویبناها

نغل لئیم رجیم کافر نجس

> ناسه الثب حرامزاده که
> داخل و رم شده و رانده شده از
> رحمت کافر نجس که

کل الفواحش یرضاها ویهواها

علیه ثم علی رجس تقدمه

> بر او باد و بر آن رجس ناپاک
> نجسی که پیش از او در خلافت

لعاین لیس للخلق احصاها

پوشیده نماند که آن ملعون نابکار و دشمنی خلود نار
از خبث پدر و مادری بهم رسیده که ذکر شد و در تمام عمر در
مذلت کفر و زندقه باقی بوده و هیچ وقت باین دین مبین
حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه واله نگرویده و در کفر
بت پرستی و آیین قدیم خود باقی بوده و ظاهر حال خود را
بزیور حلیه حیله و مکر آراسته و بطمع جاه و بیم قتل و انعام خود را

مطیع اسلام وانموده و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
مأمور برعایت ظاهر احوال اهل اسلام بود لهذا آن گمراه
نامه سیاه را مثل سایر منافقین و مؤلفه کفار انگاشته بود
و حقیقت اینرا تب بر هر که فی الجمله اطلاعی از احوال اصحاب و سلوک
ایشان داشته باشد ظاهر میشود که مکرر قصد اطفاء نایره
سراج وهاج نبوت و مشورت در باب قتل آن والارتبت نموده اند
چگونه میتواند بود که کسانی که بثبوت نبوت آنحضرت ایمان آورده باشند
قصد قتل و استخفاف او نمایند و شرح اقسام احوال و حصر وجوه مطاعن
آن مطعونین ملاعین مذکور خواهد شد مجملاً از وجوه شواهد کفر و
نفاق و دلایل زندقه و ارتداد آن ملعون همینا انکه در حین اراده
امر وصیت آنحضرت بامر الهی منع و استرداد دوات و کاغذ
و کفی حسبنا کتاب الله و نسبت هذیان بآن اشرف نوع انسان
نمودن و تخلف از جیش اسامة بن زید و جمع نمودن مردم در سقیفه
بنی ساعده و اضلال خلق تبعیت ابابکر لعین و عدم ارتکاب
تجهیز و تکفین و بنای خلافت بمصلحت و خواهش رعیت و جمع نمودن
چند نفر از ملاعین و اطاع نام گذاشتن آن و مخالفت و عداوت

با اهل بیت اظهار و اظهار عداوت و اعلان خصومت با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و جمعیت نمودن بر سر خانه آنحضرت
و سایر بنی هاشم و سوختن در خانه آنحضرت و شکستن اضلاع پهلوی
سیدة النساء صلوات الله علیها و اسقاط جنین محسن و غصب
فدک از او و کلام آن عیبا حضرت و رد شهادت حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام و اصحاب عظیم القدر در باب حق حضرت فاطمه
و منع میراث از آنحضرت و قطع انفال و خمس اموال از بنی هاشم
و دفن ابابکر بدون اذن و رضای خدا و رسول در جنب آنحضرت
و بیجر نمودن بضعه رسول الله صلوات الله علیها از آن مکان
مقدس و تحریم متعتان و انکار احکام قرآن و سایر قبایحی که شرح
آنها زیاده از حیز بیان است و بعد از المبسوط تفصیل این اجمال
خواهد شد پس پیدا است که مجموع قبایح مذکوره از آن
سگ بیحیا که همین لفظ از بینات حروف اسم پلیدش ظاهر است
سرزده نزد هر عاقلی ظاهر و ثابت است که سایر مسلمانانی که
دران اوان بشرف اسلام رسیده بودند اکثر آنها از اغوا
و شآمت افعال آن سرمایه فتنه و فساد و منبع کفر و شک ارتداد

گرفتار شدند

گرفتار شدند و مصدر هر بدعتی که در دین و دین بهم رسید
آن ناپاک بود و باعث گمراهی و ضلالت ابوبکر لعین و
عثمان پلید و سایر مخالفین اهل بیت طاهرین تا آن غنی گردید
و در کتاب حدیقة الشیعه روایت خاصه و عامه مسطور است که
محمد بن ابابکر و عایشه خواهرش روایت نموده اند که در حین
بیماری و حالت احتضار پدر خود را تلقین باقرار شهادتین و توبه
و سایر لوازم صحت ایمان نمودیم انکار آن کار نموده گفت حاشا که
گفتن و اقرار نمودن بوحدانیت خدای تعالی و تصدیق نبوت
و رسالت محمد صلوات الله علیه نفعی بحال من داشته باشد زیرا که
برای العین مشاهده آثار قهر و غضب حضرت آفریدگار مینمایم
و در طبقات سافله و درکات نازله جهنم تابوتی را مشاهده مینمایم
که مکان من و جای عمر و مقر عثمان و نه نفر دیگر را نام برد از
رفقای خود که دران تابوت است و اهل جهنم از حدت حرارت و
شدت عفونت آن در عقوبت‌اند من امیدوار هیچکس ندارم محمد
میگوید که من ز هیوف پدر خود گفتم که یا ابت انه یهذی
ابابکر در جواب من گفت که والله ما اهذی لعن الله

ابن صهاک الحبشیة هو الذی صدّنی عن الذکر بعد اذ
جاءنی فبئس القرین یعنی بخدا قسم که هذیان میگویم لعنت خدا
بر پسر صهاک حبشیه که اشارت بعمر باشد که او مرا مانع شد
و باز داشت از ذکر بعد از انکه آمده بود بمن خبر بعضی از قرآن
و از هدایت راهنمایان مرا محروم ساخت پس قرین و رفیق بود
عمر و نزدیک بهمین عبارت نیز از عثمان ملعون روایت شده که
آن ناپاک نیز در حین احتضار اینقسم کلمات میگفته و عمر را نفرین
و لعن مینموده پس معلوم میشود که ماده جمیع مفاسد عمر بوده
و هر کس درین امت گمراه شد بسبب ضلالت و شامت آن
ملعون بوده تا بد کردن شمر هم زیر کردن اوست تا خون شهدا تمام
در گردن اوست

فصل چهارم در ذکر نسب عثمان

اما شرح ذکر نسب آن
سرگشته تیه خذلان و برگشته از شاهراه ایمان و سرمایه ظلم و
کفر و عدوان و بیراهه کوش و کردن شاهد فسق و عصیان یعنی
عثمان بن عفان علیه غلبة اللعن و لهبة النیران بباید دانست که
در باب خست حسب و نسبت نسب آن ناپاک بنوعی که اهالی
سیر علی الخصوص شیخ زاهد حافظ ابو اسمعیل بن علی سمان که از

مشاهیر

شاهیر علمای اهل سنت و بدعت است و محدث آن قوم
بوده در کتاب مثالب بنی امیه نقل نموده است که عثمان بن عفان
از قریش نیست زیرا که امیه خود غلامی بوده که اصل او رومی است
و از جمله ممالیک و عبید عبد الشمس بوده و بسیار زیرک و فهیم
و صاحب ادراک بوده بنابر کثرت خدمات و حسن سلوک
عبد الشمس او را آزاد و بفرزندی قبول نمود و در آن اوان
عادت عرب چنان بوده که هر کس بسبب خشنودی غلامی را آزاد
و دخیل کار و صاحب اختیار و اعتبار میکرد آنگاه آن غلام را
عزیز و گرامی فرزند خود رعایت می نموده و آن غلام را
باسم صاحب غلام ولد میگفتند و در سلک فرزندان آن
شخص میشمردند چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
زید بن حارثه را که از غلامان آنحضرت بود آزاد نمود و عرب او را
زید بن محمد میخواندند و این معنی بعدی ندارد چرا که درین زمان
نیز اکثر مردم اولاد دیگران یا غلامان را بفرزندی
قبول میکنند پس درین صورت امیه اعلی جد عثمان پسر عبد الشمس
نبوده و نسب عثمان نیز بطریق سایر بنی امیه منتهی میشود بامیه

غلام عبد الشمس باین وضع که عثمان پسر عفان و عفان پسر
ابو العاص و ابی العاص پسر امیه است و امیه از قراری که مذکور
شد داخل قبیلهٔ قریش نیست و مجموع اولاد و احفاد آن غلام
رومی نژاد سرکردگان مخاذیل و ملاعین شدند فی الواقع ثمرهٔ شجرهٔ
ملعونه که در قران مجید مسطور و مذکور است اشارت از بنو امیه است
و اولاد چنین کسان سوای آنکه مثل عثمان و سایر گمراهان شوند
چه چیز میتوانند شد و بغیر بدبختان را مستحق امور عظیمة القدر
خلافت و جانشینی حضرت سید و سرا داشتن چه صورت
داشته خواهد بود و نصیحت و تربیت و موعظه و پند
صاحب شریعت در ذات پلید این قسم مردم چه نوع اثر
میتواند بخشید کما قیل فی التمثیل ؎ اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ؎ بهنگام آن بیضه پروردنش
ز انجیر جنت دهی ارزنش ؎ شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ
کشد رنج بیهوده طاوس باغ **فصل هشتم در ذکر نسب معاویه و یزید پلید**
چون در باب نسب پلید معاویه بن ابی سفیان صاحب
مثالب و صاحب کشاف در طی تصانیف خود در اکثر

ستر هند جگرخوار که مادر آن ملعون نابکار است از پس پرده
زاری و حجاب بیرون آمده باینطریق روایت نموده اند
که هند مذکوره مدتی مدید و عهدی بعید با مسافر بن عمرو بن امیه
در ساخته و قمار عشق و عاشقی با یکدیگر درباخته و مسافر مذکور
بنوید آنکه روزی آن عفیفه را در حبالهٔ زوجیت خود خواهد در آورد
کاری پیش انداخته بهند در وقتی خبردار کار خود شد که کار
از کار و خوار از بار گذشته بود پس روز بروز آثار ثقل حمل
و گرانی اعضا در تن کبریا پیراهن عصمت آن مستوره ظاهر میشد
و مسافر چون از همین خبردار گردیده دانست که آن باررا
بمنزل نمیتواند رسانید یا بر مرکب سبکخیز زده مسافر دوام گردید
از ترس انتقام خویشان هند خود را بدیار یمن کشید و
جان خود را یکباره بکناره از ورطهٔ هلاک رسانید و هند را
خونین جگر سیه‌ای بدنامی نموده در منزل حسرت و حیرت
محل نشین صحرای خجلت و منزل گزین بیدای ذلت و خواری
و شرمساری گردانید و مسافر ایمه از چندگاه که منزل بوم
دیار یمن ناخوش آمده سفری دیگر بجانب حیره کرده در خدمت

نعمان منذر ملازم شد اما چون در حین مسافرت مسافر فوت کرد
روانه اقصی بلاد سواد و زیر باد هند نموده بود ثلثان راه را
طی نموده و یک ثلث دیگر باقی بود خویشان و اقارب هند بعد از سعی
بسیار و نوید سوا عید مشتار را او را بجهت ابوسفیان خطبه و عقد
نمودند و در جناح استعجال همان شب او را بخانه ابوسفیان فرستادند
ابوسفیان بعلت بطیعت داده از خوف قبیله هند مطلقا نفی نکشید
تا آنکه بعد از سه ماه دیگر از اوقات زفاف و عروسی گذشته بود
مسافر در حالت سلامت و صحت در منزل ابوسفیان آمد
و موسوم بمعاویه بن ابوسفیان گردید ابو المنذر هشام بن محمد
ابن کلبی در کتاب مثالب مذکور نموده که چهار کس در مادهٔ
معاویه دعوی مینمودند و هر یک از آن چهار کس مسکن از ارباب شد
اول مسافر مذکور و ثانی ولید بن مغیره مخزومی و ثالث ابوالعباس
که صاحب تصرف ممالک قریش بود رابع صباح بن یمن
چون در معاویه هر چهار از آن مجوره عهره دعوی میکردند
هند بنا بر اغراضی که او را بود با بوسفیانش نسبت داد و
در زمان جاهلیت قاعده مستمره چنان بود که هر گاه چنین صورت

اتفاق

اتفاق می افتاد و از مادران مولود متنازع فیه سوال مینمودند
بهر کس که مادران مولود را نسبت میداد فرزند از آن نفر بود
و نوعی که اهالی سیر نقل نموده اند هند را با غلامان سیاه
ربطی و العشقی بیش از سایر خواهشمندان بوده و اکثر اوقات
خود را صرف خدمات ایشان مینموده و بهمین نشان چند بار
فرزندان حبشی نژاد از بلاد زنگبار فرستاده و فساد نشر برآورده
در عرصه کارزار آنکار را بوسفیان لعنت روسیاهی مادر
نابکار مورد تیغ انتقام گردیده بعضی را که لب تشنه آب دریای
شمشیر خون آشام قهر بودند سینه ها چاک چاک و درحی رابطی
مووده زنده در زیر خاک نمودند و ارباب سیر باتفاق یکدیگر
نقل نموده اند که مادر هند از جمله و حشم در نهایت شهرت
و فضیحت بوده و در وادی الحجاز بر پشت بام او را علمی بوده
که بجهت شهرت و نشان آن علم را بر بام خانه نصب نموده تا
آنکه ارباب حاجات از علامت علم علیم بخانه مطلوب رسانیده
از ورطه سرگردانی برانید و تا بلدیها غربا و دشت پیمایان
بیدا او از و هوا که بیگانه شهر و دیار آشنائی باشند مانع حصول

مقصود و نیا بابعث تاخیر نزول و ورود دیگر بود لهذا آن صحیفه محترمه
بین الجمهور مشهوره بذات العلم بود و همین صورت در آن زمان موثق
سیرت و دستور العمل زنانی که در فاحشگی سرآمد و آوازه دار دیار رسوایی
میشدند بود که بوسیله نصب اعلام بر پشت بام اعلام احوال خود بر
خواص و عوام مینمودند فایده دیگر که بر وجود علم بر پشت بام خانه
ذوات الاعلام مترتب بوده آنکه مانع از ازدحام و کثرت جمعیت
حاجتمندان گردیده هر یک از زوار دین و صادرین از نشان
افراختن علم بدانند که عرصه کارزار از وجود مرد میدان دار
خالی نیست پس همان مرد ثانی در پای علم پا بر جا قرار میگرفته
و انتظار نوبت خود میکشیده و همچنین ثالث قبل از رابع و رابع
قبل از خامس الی آخرها بپاداری علم ثابت قدم بمقصد میرسیده اند
و ذوات العلم مشهوره که مادر هند است باین نام و آن نشان از ارباب
عرصه رزمگاه و مبارزان ورطه جلادت جانگاه قصب السبق ربوده
بود و در ابواب انجاح امانی آمال بر وجه همت طالبان گشوده و
هند ملعونه بنام مادر مطعونه خود مشهوره بوده پدر او نیز علت دوام
و ارتفاع علم نامعلوم بوده هند نابکار بدکردار همان پلید

خونخواره پتیاره بود که در حینی که ابوسفیان شوهر او در غزوه
احد دندان مبارک حضرت خیر البشر را شهید کرد و سید الشهدا
و اسد السعدا حمزه عم آنحضرت نیز چون بدرجه شهادت رسید آن ملعونه
نابکار و مطعونه خونخوار که بخون بنی هاشم تشنه جگر وادی عناد بود خون
از جگرگاه آن جگرگوشه دودمان بنی عدنان بمکید و معاویه علیه النار الهاویه
که پسر او بود و شرح احوال پرشرش مع کور بیان بنیان است تا آن وضع
مخالفت و عصیان و معاصمت و طغیان با مولای متقیان و پیشوای
شیعیان حضرت امیرالمومنین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب
علیه السلام نموده است که متون مجموع کتب و سیر از حکایات آن ملعون
خبر میدهند و معاذ الله از سگ بچه اش که اشارت و عبارت از یزید
پلید علیه عذاب الشدید است که کمیت خوشخرام قلم از طی بیدای
بی پایان ظلم و بدعت آن حرامزاده ملعون لنگ است و عرصه صحرای
امکان از گنجایش شرح مراتب ظلم آن پلید سگ فی الحقیقه در صدور تنگ
تراکم و تناسل شخصی باین وضع و پدر و مادر چنین و چنان باشند
اولاد ایشان سوای آنکه یزید و مثل آن پلید باشند دیگر چه چیز
میتوانند شد و در همین معنی گفته اند داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از دو دسته سنگ او به پیمبر که رسید * چه را لب و دندان پیمبر بشکست *
مادر او جگر عم پیمبر بمکید * او بنا حق حق داماد پیمبر بگرفت *
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید * بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد *
لعن الله یزیدا و علی آل یزید * و بباید دانست که ارباب سیر
و اصحاب خبر در باب نسب و میلاد آن شقی مدبر نهاد و لئیم زبد پلید
آنچه نوشته اند نظر بر نسب پدر و حسب جده ملعونه اش مزیدی که
بر آن مترتب است آنکه مادر او در فراش معاویه غلامی از غلامان
حبشی را شریک غالب نموده بود که ظلمت شب یلدا با سویدای دل آن
روسیاه بامید پیش آمدن فرزند اسعید نمیتوانست که دید معاویه را
از بیم و هراس نخوت طبع و کثرت رو و سطوت خود و قوت مال و بازوی
آن دیو منظر از اول شب تا دم سحر نفس نمیتوانست کشید لهذا یزید را
بحسب صورت و خلقت نیز مشابهتی عظیم با آن فحل سیاه جسیم بود که
طرماح بن عدی بن حاتم طائی که بعد از واقعه غزوه صفین از جانب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بطرف دمشق بجهت تبلیغ و تقدیم امر رسالت
نزد معاویه ملعون رفته بود و یزید را در آن مجلس در پس سر معاویه
در صف غلامان ایستاده دید با مشابهتی عظیم و خلقی جسیم و روی

در روی مجدور

مجدور سیاه و بینی شکافته و لبهای سطبر و آویخته و دندانهای
دندان گراز دراز و درشتی و خشونتی در حلق و حنجره و آواز طرماح را
از وضع خلقت و تقرب خدمت و کثرت زینت در لباس او
عجب آمده از عمرو عاص و مروان حکم که مدبران آن مدبر بودند
پرسید و گفت مَن هذا المیشوم بن المیشوم الواسع الحلقوم
المضروب الخرطوم عمرو عاص در جواب گفت مه مه یا اعرابی
هذا ابن امیر المؤمنین یزید پس طرماح از او رو گردانیده نفرین
کرد و گفت مازاده الله مرادة ولا انجح مراده پوشیده نماند
که یزید پلید در کراهت منظر و قباحت مخبر در عهد خود عدیل و
نظیر نداشت و بجمیع عیوب صوری و معنوی و ظاهری و باطنی
آراسته و پیراسته بود لهذا افصحی در صفت آن نابکار
در ضمن معانی اشعار اشعاری چند نموده اند که دلالت بر سایر عیوب
و نادرستیهای آن ناپاک می نماید و این دو بیت از آن جمله است *
اللعن علی یزید فی الشرع یجوز * و اللاعن یکون حسنات و کنوز *
قد صح لدی انه معتقد * اللعن مضاعف و هذا مهموز *
فی الواقع هرگاه کسی تامل در اعمال و افعال آن ملعون نماید بکمال

ببديهه عقل ميداند كه چو افرادى و ناپاكى از سنخ نطفه متولدى
آنقدر خاصيت و اثر بخشيده كه در مادهٔ معاويه و يزيد لعنهما الله
ظاهر شد و قبايح افعال و اعمال آن دو ملعون بد سگال اشقى على
كافر و مسلمان و آشنا و بيگانه بهت و هيچكس را از اهل جهان
در زشتى و پليدى اين دو سگ و آن سه ملعون بدرگ شكى و
شبهه نيست و نخواهد بود پس چنين كسان سوى آنكه از بطون
و ارحام ذوات الاعلام و از عروق و اعصاب اصلاب
مباشرين فعل حرام و از مجامع و مداخل خواص و عوام بهم رسيده
پشت بر پشت ولد الزنا باشند چه ميتوان گفت و حرامزاده
البته ملعون و بدكار و مردود برگشته روزگار و مستحق خلود
نار خواهد بود بنوعى كه قبل ازين در شرح احاديث اهل بيت
عصمت و طهارت مذكور شده است * ز ناپاك زاده مدار
اميد * كه زنگى بشستن نگردد سفيد فصل ششم در نسب عمرو عاص
صاحب كشاف كه از علماى اهل سنت و خلاف است در باب
نسب عمرو بن العاص در كتاب ربيع الابرار نقل نموده است
كه نابغه مادر عمرو كنيزى بود از غطفان و عبد الله بن جدعان

اورا

اورا بخريد چون بديد كه قوت طامعه آن نابغه غير نابالغه در طلب
استمتاع و اجتماع زياده از مكنت و اسباب ممكنهٔ اوست
و از عهده محافظت آن كثيرة التهيجان و مخالفت خواهشمندان
آن سر حلقه شهوت پرستان بر نميتواند آمد لا علاج آن
پتياره بدكاره را از قيد مملوكيت اخراج و ربقه رقيه اش را
از حباله رقيت خلاص خود را يكباره از ننگ ملامت
لا يمين آزاد نمود پس آن آرزومند سر از كوچه و بازار اوجار
خالى الترب خليع العذار و مطلق العنان منخلع الازار
گرديده روز بروز بر مراتب عاليه مشتهيات نفس سركش
و مستلذات طبع آتش وش مى افزود و اكثر اوقات در مجالس
و محافل صناديد قريش و روساى قبايل مى بود تا آنكه كار بجاى
رسانيد كه عنان عزيمت توسن هوس و هواى آتش بعض
نفس ابولهب و اميه و هشام بن مغيره و ابوسفيان و عاص
بن وايل را بهيأت اجتماعى و صورت امتزاجى در طى مدار
و دورهٔ ايام قطار هفته زمان يكطهر بآبشخور آبشخور
و مربع مرتع خود كشانيد پس از بركت قدوم بهجت لزوم

ونزول میمنت رسوم آن عزیزان مطموره شوره زار
مزرعه آمالش که پیوسته پایمال بوارق طوارق وحدثان
وهمواره لکدکوب مراکب مواکب قوافل ورود رحل خذلان
وحرمان بود معموره وآباد آن کردیده نهال بکر وجود منشاء کبود
مجمع البحور وعمر وشاهد احیاء آن مطموره موات وباعث
سرسبزی ونمای آن میغوله سرمنزل حادثات شده روز بروز
نخیله قامت عظیم الاستقامت آن مخزن مکر وحیله در
نخلستان بکر وجود آن پاکدامان قد میکشید تا زمانیکه
مقدمات بقطع وفصل ایام وضع حمل رسیده کرامی خلفی که
از آن هرایه جمال شاهد عصمت مخلف کشت مسمی بعمرو شده چون
عهره فجره مذکوره از وجود وورود آن حلالزاده مطلع کردید
هر یک بنام خود نشان از آن جلیل الشان می رسیدند تا آنکه
فیما بین آن پنج تن نزاع جدال وسوال القیل وقال الی جا میبود
بالاخره عقول وآرای آن ظلوم جهول بر آن قرار کرفت که
بقرعه عمل نمایند اهالی حل وعقد آن عصر انکار آن کار نموده کفتند
بشرط نطفه قوم باید عمل نمود حرف قرعه بی صورت است

ولنز

وسنت ودستور العمل قوم آن بود که در چنین احوال با قرار
مادر آن مولود متنازع فیه عمل نمایند چون هر پنج حاضر شده بسوگند
وایمان وعهد ومیثاق نابغه نابود را از حقیقت آن پرسیدند
نابغه طاغیه بسبب آنکه عاص در ایام حمل اکثر اوقات متحمل اخراجات
ومتکفل امانی وآمال او شده بود وزیاده از دیگران التفاتی
بعاص داشت نسبت آن مولود را باو ودیگران را جواب داد
بعد از آنکه عمرو با بکوچه وبرزن کذاشت چون در شمایل وصورت
مشابهتی تام با بوسفیان داشت لهذا ابوسفیان در مجمعی که
او را اتفاق ملاقات با عمرو می افتاد اشعاری چند که در شان
او ومادر او انشا نموده بود بی محابا در مواجهه او میخواند ویکی
از آن اشعار اینست * ابوک ابوسفیان لاشک قد بدت *
لنا فیک منه بینات الشمایل * مراد اینکه اکرچه مادرت ترا بعاص
نسبت داد اما تو بیشک از ابوسفیانی پوشیده نماناد که
اکرچه عمرو عاص در صورت چنین بوده اما در سیرت وسریرت
هر یک از آن ملاعین شباهت تمام ومجانست بالاکلام بجهة جمعیت
داشته دور نیست که آن مجموعه اوصاف کمال از مجموع آن

خمیر سرشته باشد و چون شجرهٔ ملعونه وجودش سرسبزی از آثار
انهار جویبار سفاح آن کلاب یافته بود از هر یک ایشان ملومه باشد
نمایان یا و دیه باشد کاکان

فصل هشتم در نسب طلحه و عبید الله زیاد

محمد بن السائب که از علمای سیر و انساب است در باب نسب طلحه گفته است
که مادرش از جملهٔ فواحش بود و در مادهٔ آن ناپاک نیز فیمابین عبید الله
عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع افتاد صفیه مادرش طلحه را بعبید الله ملحق ساخت
چون سبب پرسیدند گفت ابوسفیان مرد بخیل است و عبید الله کریم خواستم
که ولد خود را با وجود انتساب بکریم ببخیل و لئیم نسبت دهم اما عبید الله زیاد
مادرش سمیه نام داشت و بزنا و فجور بین الجمهور مشهوره بود و آن زیاد را
بنابر زیادتی و کثرت مدعیان پدری معین نشده بود و معاویه او را بزیاد
نسبت داد بنا بر آنکه چون او را بزیاد نسبت دهند فیمابین ایشان
قرابتی بهم رسد چنانچه عمر سعد را به بنی عذره نسبت میدادند و
میگفتند که آن ملعون تخم سعد نبوده مشهور است که روزی سعد وقاص
بمعاویه گفت که من از تو بچندین جهت بامر خلافت سزاوارترم
معاویه در جواب گفت که اگر بنو عذره از تو این دعوی را قبول کنند
سعد از شنیدن این کلام متغیر و خجل گردیده ملول و منکوب شد

وباید

وباید دانست که شاهدی در باب ناپاکی و حرامزادگی ملاعین گروه
بهتر از کفر و ارتداد و نفاق نیست هر چند شواهد آثار قبایح و فضایح
آن گمراهان بنابر وضوح محتاج بتقریر و تحریر نبود نهایتش آنکه قدری
از آنها از الجهت تسلی و تشفی خاطر دوستان و دودمان اهل بیت عصمت
و طهارت در قید بیان آورد و الله الهادی الی الرشاد

فصل نهم در ذکر وجوه مطاعن و در باب حصر قبایح عمر علیه اللعنة و النقر
و بیان مفاسدی که آن ملعون بعد از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله
الملک الاکبر بادی و باعث آنها گردید اگرچه سابقاً بطریق اجمال در مقام
تعداد افعال آن بدنهاد ذکر نموده بود در بتوفیق لازم دانست که
تفصیلاً تصریح بعضی از آن را بتقریبات شرح قضایا بر ساکنه ربطی
فی الجمله بسطی دهد از جمله چون آفتاب وجود حضرت سید البشر
صلوات الله علیه و آله که نیر اعظم برج نبوت بود در آسمان
تبلیغ رسالت و ترویج دین اطهر اظهر ارتفاع یافته بعد از طی مدارات
و درجات مقدره بنقطهٔ زوال قریب الاتصال گردید کافه امت را
باطاعت حضرت شاه ولایت پناه دلالت و هدایت نموده
ناگهان ندای مرجعت بوطن اصلی علوی و صدای صلای مفارقت

ازین خاکدان سفلی استماع فرموده از مخدرات تتق سرا پرده
غیب آواز جان گداز یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة بگوش هوش بشارت نیوش اصغا نموده بتهیهٔ سفر آخرت پرداخته
خلص اصحاب وخواص سرا پرده نشینان سرادقات عصمت وطهارت را
محمد را باطاعت شاه ولایت وصیت نمود ودر حین اشتداد
مرض حرارت که مدینهٔ مقدسه را از غبار لوث وجود بعضی از منافقین
ومناهضین بتصفیه داده ایشان را بمهمی که در خارج مدینه باشد
اشاره فرماید لهذا اسامة بن زید را ببلاد شام وروم بجهت
فتح آن مرز وبوم امر فرمود وکثیری از اصحاب برفاقت او مامور گردیدند
واصحاب با اسامه از مدینه بیرون رفته در وادی سقیفه که یکفرسخی
مدینه بود نزول نمودند پس عایشه بنت ابابکر لعنهما الله صهیب نام غلام را
فرستاده از شدت مرض آنحضرت اعلام نمود چون حضرت رسالت صلعم
ساعتی متوجه باطن قدسی مواطن گردیده بود بعد از افاقه فرمودند که
والله قد طرق المدینة هذه اللیلة شر عظیم از سر این کلام ظاهر شد
که در آن شب جمعی از اصحاب تخلف از جیش اسامه ومراجعت بمدینه
نموده اند آنحضرت دیگر باره مواجهت اسامه را تاکید تمام فرموده

گفت لعن الله من تخلف جیش اسامة یعنی لعنت خدای تعالی
برکسی باد که تخلف از لشکر اسامه کند پس آنحضرت با وجود ضعف بسیار
تکیه بر دوش حضرت شاه ولایت پناه وفضل بن عباس نموده
از حجرهٔ شریف بیرون آمده بر درجه وپایهٔ اول منبر شریف
تمکن یافته فرمود که یا ایها الناس انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی فانهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فتمسکوا بهما ولا تتقدموا
اهل بیتی فتمزقوا واوفوا بالعهد ولا تنکثوا بیعتی التی بایعتمونی
علیها اللهم انی قد بلغت ما امرتنی ونصحت لهم ما استطعت
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب حاصل این کلام
معجز نظام تاکید واقعهٔ روز غدیر است باطاعت اهل بیت وآل
موعظی است که سبق ذکر یافته وتصریح بانکه تمسک بایشان موجب دوری
از ضلالت است وزمانه از اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله
که بصفت امامت متصف باشند خالی نخواهد ماند وبعد از آن
بخصوص واقعهٔ یوم الغدیر وعهد ومیثاق آنروز اشاره فرموده
بعد از آن که تنبیهات وتاکیدات بسیار فرمود حق تعالی اکراه فرا گرفته بود که

گر الهی آنچه مرا به تبلیغ آن امر فرموده بودی یعنی مقدمات وصایا از لزوم العذر
به بندگان تو رسانیدم و بقدر توانایی خود ایشان را نصیحت نمودم
و توفیق بخدای تعالی حاصل است و بازگشت همه بجانب اوست
و بعد از خواندن خطبه مزبوره بحجره شرف مراجعت نموده ابوبکر و عمر
و بقیه اهل مسجد را طلبیده مجدداً برفاقت اسامه مامور ساخت
و ساعتی بخود پرداخته فرمود که ایتونی بدوات و بیضاء
لا ازیل عنکم مشکل الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی
مفاد این کلام اعجاز نظام آنکه دوات و کاغذ بیارید که آنچه
مشکل باشد از میان بردارم و مذکور سازم که مستحق خلافت
بعد از من کیست که هرگز گمراه نشوید بعد از من چون مطلب آنحضرت
درین امر ظاهر بود عمر علیه اللعنة والنقمة مانع شده نگذاشت که
کاهی قصه بتقدیم رساند و رو بحاضرین کرده گفت دعوا الرجل
فانه لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی واگذارید این مرد را که هذیان
و بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را بس است چون بعضی از اصحاب
اراده آوردن کاغذ و دوات نمودند فیما بین ایشان و عمر ملعون
نزاع و جدال بحدی رسید که حضرت روی مبارک از ایشان تافته

فرمود که قوموا لا ینبغی النزاع عندی یعنی برخیزید از پیش من
که نزاع نزد من نیکو نیست درین صورت نیز آثار کفر و عناد و نفاق
و ارتداد از آن ملعون ظاهر است و نزد ذوی العقول خفایی ندارد
که در حق کسی که آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
نازل شده و جمیع ارادات و اقوال و اوامر و نواهی او از جانب
الهی باشد علی الخصوص امور متعلقه بامت که اعظم امور ضروریه مرتبه
نبوت است اسناد بیهوده و هذیان نماید و آن ملعون ناپاک
خود در حین نزع و جان کندن ابوبکر ملعون قلمدان و کاغذ حاضر
نموده او را بجبر و تعدی و ابرام تمام فرمود که در حق من امر
خلافت را وصیت کن و در آن چیزی بنویس که مانع خلاف
مردم شود و آن ملعون این وصیت و کتابت را حسب الخواهش
آن سگ بجا تحریر و تقریر نمود بوصفی که عمر بهمان مستند بود جای
مروت و انصاف است که وصیت رسول رب العالمین در حق
بهترین خلق صحیح نباشد بلکه العیاذ بالله بیهوده و هذیان باشد
و وصیت بدترین خلق که ابوبکر است در حق اخس ناس که عمر باشد
درست باشد بنابرین فصحای قوم درین باب گفته اند که

اوصى النبى بقتال قاتلهم قد ضل بحجة سيد البشر
ورأوا ابابكر اصاب فلم بحجة وقد اوصى الى عمر

دیگر از جمله وجوه مطاعن ان ملعون ظاهر الفساد و افساد و تحریک
ابابکر است در باب غصب فدک از حضرت سیدة النساء علیها السلام
و آن قریه بود از مملکات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حین
نزول آیه شریفه و آت ذا القربی حقه بعنوان توهیب و تملیک بآن مخدره حضرت
واگذاشت و آن بضعة الرسول در ایام حیوة آنحضرت آنرا در تصرف
و ملک خود داشت و در زمان رحلت آنحضرت در دست وکلاء آن علیا حضرت
بود چون ابوبکر لعین بامر خلافت خود را متمکن ساخت بصلاح عمر قرار
چنین دادند که سد ابواب انتفاع بنی هاشم من جمیع الجهات باید نمود
که ایشان باین وسیله که معاش گذرانند داشته باشند شاید عاجز
و مطیع ما گردند لهذا آنخبیث خطبه نموده حکم بر انتزاع فدک و توابع آن
عن آنچه در تصرف وکلاء آن ستیده دو جهان بود و فرمودند حضرت فاطمه
چون صورت حال چنین دید گفت که مدتیست که من این قریه را
بحقیت و ملکیت خود در دست دارم و پدر بزرگوارم من بخشیده این
قبول این قول ننموده برافروخت و هیا که قرار دادند و بخلاف حکم خدا

درسولش

و رسولش از تصرف گواه طلبیدند پس از برای رفع حجت
حضرت شاه ولایت و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام
و ام ایمن و ام سلمه گواهی دادند و تصدیق حقیت قول حضرت
فاطمه نمودند مقبول طبع آن کفره ظلمه نگردیده اصرار عظیم در باب
غصب قریه مذکوره نمودند پس آنحضرت از ممنوعی رنجیده متغضب مغضوب
بر سر افکنده قسم یاد فرمود که در بقیه عمر خود با آن ملاعین تکلم
نفرمایند تا زمانیکه مظلومه و مغضوبه بحق ملحق بپدر بزرگوار خود گردید
ظلم و عدوان و کفر و طغیان آن گمراهان را معروض خدمت آنحضرت
گردانند و مذکور است که چون جمعی از اصحاب ملامت و طعن و
زجر آن ملاعین زبان گشودند و گفتند که این ظلم عجب
بدعتی بود که مقدم بر جمیع احکام شما در این ملت شایع شد
بالفرض چنانچه هبه و تملیک فدک ثابت نباشد در باب میراث
فاطمه صلوات الله علیها چه میگویید ابوبکر و عمر گفتند ما شنیدیم
که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه گفت نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکناه صدقه چون کذب این قول و تهمت ایشان
بر پیغمبر را با این حدیث بر همگان ظاهر بود و این سخن محض می‌گفت

قرآن و احکام آن بر دو ایشانرا توبیخ و ملامت نمودند مشهور است
که ابابکر بعین ازین حکم که کرده بود پشیمان گردیده از خوف
ملامت و طعن امت حجتی و کاغذی در باب استرداد فدک نوشته بود
که فدک را بحضرت فاطمه گذارند عمر علیه اللعنة و النقمة آن کاغذ را
از فاطمه آن گرفته پاره پاره کرد و حضرت فاطمه بعد از شنیدن
این قضیه در حق آن ملعون نفرین کرد و گفت یا عمر مزقت کتابی
مزق الله بطنک یعنی ای عمر پاره کردی کتاب مرا نوشته ترا خدای
تعالی پاره کناد شکم ترا عاقبت الامر از اثر دعای آنحضرت
کار آن بدبخت ملعون بجای رسید که غلام مغیره بن شعبه شکم آن
پلید را بکارد و خنجر بدرید و آن برگزیده دو جهان و سیده
نسوان بهمین سبب بنوعی رنجیده و بر سر قسمی کج یا دل نموده بود
که در حین ارتحال ازین خاکدان فانی و انتقال بعالم نعیم جاودانی
بحضرت امیر المومنین علیه السلام وصیت فرموده که در باب تجهیز
و تدفین او آن ملاعین را اخبار و اعلام نفرموده آنحضرت را
باتفاق و اعانت احباب و عشیره و اولاد امجاد خود بجهت او در
هنگام شب مدفون نماید و از همین نزد اهل اسلام ظاهر است که ارتکاب

اینقسم

اینقسم امور که آن گمراهان نموده اند با ادعای ایمان و اسلام
جمع نمیتوانند شد و صدور این نوع کارها از آن اهالی بغی و ضلال
ضلالتی است عظمی و زندیقی است کبری و بدعتیست صریح و شنیعتیست
قبیح و خلافیست پیدا و روشن و نفاقیست ظاهر و متیقن
و خصومتیست با مصطفی و عداوتیست با مرتضی و عداوتیست
با ائمه هدی و محاربتی است با ملائکه ارض و سما فی الحقیقه مادام
کسی را که دیده بصیرت بمیل عداوت خدا و رسول کور و دلی بی نور
نباشد هرگز اینقسم امور نمیتواند شد مخفی نماناد که تهمتی که در باب
میراث انبیا آن بیباکان بستند بحضرت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله
نموده اند فساد و کذب آن بر همگنان ظاهر بود چرا که حکم الله
برین وضع جاری است که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله و در باب صحت ارث سند انبیا علیهم السلام
قرآن مجید شاهد است که حضرت الله تعالی در باب میراث
حضرت داود علیه السلام بسلیمان علیه السلام خبر داده که و ورث سلیمان
داود و در باب زکریا علیه السلام خبر میدهد که فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب پس حل لفظ ارث

بر حقیقت شرعی مراد از استحقاق اموال و ترکات سویه است
زیرا که اگر در این صورت مراد از ارث میراث نبوت باشد لازم
می آید که هر پیغمبر زاده پیغمبر باشد عجبتر از همه آنکه بعضی ملاعین که
بجهت عدم ارث در این مقام چنین حکم نموده اند بهمان مثل که دروغگو
حافظه ندارد و در باب دفن ابابکر ملعون در میان خانه آنحضرت بدون
اذن و اجازه آنحضرت و رضای وارث شرعی او و عمر علیه اللعنه
و رفقای ایشان او گفته که چون عایشه میراث می برد بنا بر آن سبب دفن
پدرش باذن او جایز است و در باب دفن عمر نیز بهانه میراث حفصه
دخترش این کار کردند و این دو خال ننگ و عار را در این دو کار
بر ناصیه شاهد اسلام گذاشتند و مانع دفن حضرت فاطمه و امام حسن
علیهما السلام گردیده مقدمه ارث و وراثت در اولاد آنحضرت
منظور نداشتند با وجود آنکه همگی از حضرت رسالت پناه صلعم
شنیده بودند که الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی
و من آذانی فقد آذا الله یعنی فاطمه گوشت پاره ایست از بدن
من هر کس آنرا آزار کند او را بدرستی که مرا آزار کرده است و هر که
مرا آزار کند بدرستی که خدای تعالی را رنجانیده و آزار کرده است

و مجنی

و همچنین مجموع آن مخالفین مرتبه دوستی آنحضرت را با جگر گوشه
او که حضرت امام حسن علیه السلام است توجهی نکردند و احادیثی
که در باب شرف قدر آن سبط رسول الله مذکور میان و زبان مبارک
آنحضرت شده بود شنیده بودند مع هذا انتقام قبایحی که بر بعضی از ظاهر است
در باب دفن آن دو معصوم که هر دو از اجزای شریفه بدن مبارک
آنحضرت بودند کردند و در همین مقدمه که دفن آن دو ملعون است
چندین بدعت بر ایشان شرعا و عرفا ثابت است یکی آنکه بدون اذن
و رضای آنحضرت داخل خانه او شدن مخالف شرع و ظاهر
مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی
الا ان یؤذن لکم است که خدای تبارک و تعالی فرموده بود که ای
کسانی که ایمان آورده اید داخل مشوید بخانهای پیغمبر ما دامیکه
اذن دخول شدن حاصل نکنید دیگر آنکه بحکم یا ایها الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی مقرر چنان بود که
هیچکس از اهل اسلام در خدمت آنحضرت آواز بلند نکند که
مبادا باعث اکراه خاطر یا خفت و اهانت آنحضرت گردد و در حالت
حیات و زمان ممات آنحضرت در باب رعایت حرمت و ادب و عزت

مطلقاً تفاوتی ندارد و آن ملاعین با وجود دانستن این حالات
از روی عنف و عناد بی محابا بدون رعایت جانب شرم و حیا
و بیم و خوف از مخالفت کلام خدا آن دو پلید نابکار دان دو خس
ناتراشیده ناهموار را بآن وضع و ازدحام دخل آن مکان مقدس
نمودند و بآوازهای ناهنجار و صداهای ناهموار بیلدار و کلنگ دار
ایذا و آزار روح مقدس سید دو سرا و ملائکه ارض و سما نمودند
و مرتکب این قباحتی که بر کافر و مسلمان ظاهر است که صورتی ندارد
شدند و آن دو ملعون هیچ نه دنیا و دین را دران وادی این
اقدس و ارض مطهر مقدس هدر خون کردانیدند اگر گویند که آن
مکان ملک آنحضرت بود و بقول ایشان انبیا را میراث نیست
و مال ایشان مخصوص فقرا و مساکین اهل اسلام است پس از کجا که این طائفه
از اهل اسلام باین کار راضی بودند و ازین ملک محض اینکه گویند
مال فقراست همین قدر کافیست از کجا که ایشان ازین مال حصه میبردند
یا رضا دادند و ابرا نمودند پس ظاهر میشود که ظلم و غصب در حق
فقرا واقع شده و اگر این سخن دروغ است و خانه آنحضرت میراث
و مال ورثه است پس اولاد آنحضرت چرا میراث نه داشتند

در کدام شریعت از ملل و ادیان سابقه مقرر بوده که با وجود اولاد
اجنبی میراث برد و اگر گویی که در حصه دختران ایشان
تصرف واقع شده جواب آنکه در مال مشترک بدون اذن
و رضای سایر شرکا تصرف خلاف شرع است با وجود آنکه
قبر در رقبه ارض واقع میشود و زوجات غیر ذوات الاولاد
من المیت از رقبه ارض و مجاری میاه حصه نمی برند بقول
بعضی شاید در قیمت آن حصه داشته باشند اگرچه آن بر خلاف
رای تقدیر بالفرض هرگاه این مقدمات هیچ یک منظور
نباشد و زنان میراث می برده باشند از آنحضرت باتفاق جمهور
نه زن مخلف شده بود و مجموع آن نه زن یکثمن بیشتر نداشتند
هرگاه سطح خانه را که چهار ذرع در چهار ذرع باشد مجموع شانزده
ذرع میشود بقدر چهار ذرع آن با صندوق هرگاه قبر ساز
صاحب خانه باشد که بحکم وصیت و فرموده آنحضرت مدفون
گشته باشد و باتفاق جمهور موافق نص قرآن عزیز دفن
و تجهیز و وصایا بر میراث مقدم می باشند مابقی دوازده
ذرع میماند از جمله یکذرع و نیم ثمن آن میشود هرگاه محل نور را

نه قسمت کنند بهر یک سدس یکی نه ربع میرسد بهان قدر شاید که شود

هرکدام دو کف دست خود را در انجا گذارند و زیاده

ازین قدر نخواهد شد کجای حساب است که با اینقدر حصه

اگرچه بنا بر شروح مذکوره آن نیز صورتی جواز ندارد خانه را بالتمام

مالک گردند و این قسم ظلم را شایع گردانند بنا برین یکی از

وجوه قضی بعد از آنکه ملاحظه نمود که عایشه بنت ابابکر لعنهما الله تعالی

در ایام خروج بر حضرت امیرالمؤمنین بهواخواهی معاویه روزی

بر استری سوار شده بود و وقتی دیگر بشتر سوار شد و بجنگ

امیرمؤمنان و سایر امثال حضرت پیغمبر آخرالزمان علیه صلوات الرحمن

که بر طریقه حق و جاده صدق ثابت قدم بودند بیرون رفت

این شعر انشا کرد که تبغلت تجملت فان عشت تفیلت (در حاشیه: تجملت بدل)

لک التسع من الثمن وللکل تملکت چون حضرت رسول الله

صلوات الله علیه از آثار و علامات زمان ارتداد و استحقاق

لعن عایشه مجموع این اوضاع را مثل سوار شدن استر و اشتر

و خروج بر حضرت امیر حیدر کرار و فریاد سگان حوأب در راه گفتن بکنایه

آن ملعونه خبر داده بود مضمون شعر مزبور بیان آن مینماید

یعنی

یعنی بر استر سوار شده و بر اشتر نیز سوار شدی پس اگر مهلت

یابی و زنده بمانی روزی سوار فیل نیز خواهی شد مر میراث

نه یک از هشت یک میراث و مجموع را متصرف شده و

تصریح عبارت تسع ثمن مثلا از هفتاد و دو حصه شده مال

هشت سهم بعایشه میرسد و آن نیز از جمله مالی که زنان میراث

داشته باشند که نظر بمجموع مال و فرض سهام ارث از جمله

پانصد و هفتاد و شش سهم هشت سهم میرسد پس باید بتحقیق

و جزم دانست که سوانح مذکوره بالتمام از روی ظلم و ابرام

و کفر و عصیان و جور و عدوان و کذب و بهتان و خصومت

و دشمنی با خاندان پیغمبر آخرالزمان است بنا برین علت مستقله

ملکه بعلت تامه صحت کفر و ارتداد آن طبقه ضاله مضله بود و این معتقد

منی بتوقفی و موقف تاملی نیست ختم الله علی قلوبهم وعلی

سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم

دیگر از وجوه طعن آنکه در اکثر کتب و سیر اهل خلاف مسطور است

که چون آن سرکردگان کفره فجره یعنی عمر و عثمان و خالد ولید ابن الولید

و سایر ملاعین بنا بر تخریب بنای شرع دین ربانی و خلافت

ابابکر علم عصیان و طغیان افراخته و بمواعظ قوم موسی
بمدلول کریمه واتخذوا العجل بها گوساله پرستی را شعار
خود ساخته و نقض عهود و مواثیق یوم الغدیر نموده و ابواب
ظلم و طغیان بر روی آمال اهل بیت گشودند حضرت امیر المؤمنین ع
نظر بمصالح امور بحکم فاصبر علی ما یقولون و اهجرهم
هجراً جمیلاً قطع علاقهٔ آمیزش از صحابه نموده ساحت سامعه
اسرار رمنا را نواز ندای نوای محبت افزای و ذرنی و المکذبین
اولی النعمة و مهلهم قلیلاً گردانیده حسن مصابرت را شعار
و منظور نظر فیض منظر نموده بجمع متفرقات آیات و ترتیب انتظام
نظم قرآن مجید اشتغال فرمود تا آنکه عمر علیه اللعنة و النار ازین
معنی متاثر و متغیر شده چون اخگر نیم سوخته با دلی از آتش نفاق
سوزان و زبانی از نایرهٔ شقاق فروزان بمشورت ابابکر ملعون
سه مرتبه قنفذ نام خویش خود را بطلب آنحضرت فرستاد و قنفذ
هر مرتبه بزبانی و برخوردی درشت بوضع خارجی پیغام
رسانید و در هر مرتبه جوابی در مقابل سؤال شنید و برگشت
پس آن زارخای هرزه درا و آن نادرست ملعون بهیا

وآن

وآن جو امراوه رجیم زنیم و آن شقی خلود نار جحیم و لب تشنه
ر چشمهٔ نار جحیم مرتبه چهارم عمرو عاص و عبدالرحمن و خالد بن ولید
را با جمعی از مخالفین دین با شمشیرهای افراخته و آتشهای افروخته
بسوی جناب بارگاه عرش اشتباه آنحضرت گردانید که آنحضرت را
بعنف و تعدی حاضر گردانند پس آن منافقین بر در خانهٔ آنحضرت
جمعیت و بطریقهٔ کلاب آوازها بلند نمودند و حضرت سیدهٔ دو جهان
و بضعهٔ رسول آخر الزمان صلوات الله علیهما هنوز عصابهٔ عزای
نبوی و لباس مصیبت جانگزای مصطفوی از سر و بر بدر نداشته
با جسمی و چشمی زار و خونبار در منزل اضطراب و استقرار روی مبارک
بر دیوار و در غم و اندوه نشسته بود و بمراسم تعزیت و قواعد
تسلی خواطر پردگیان سراپردهٔ نبوت و عورات متوات قیام مینمود
درین حالت آشوب آواز آن مستوعب اقسام اسباب لزوم عذاب
و مستوجب انواع اجزای رسوم عقاب بسامعهٔ شریفهٔ آن معصومه
مظلومه رسید و آن فظ غلیظ بدصدا او آواز آغاز بیحیایی
ولی اولی نموده فریاد شدید بطرف آن معصومه بکی برکشیده
گفت افتحی الباب و الا احرقناه علیکم یعنی بگشا در را و الا

بسوزانیم برای شما در را پس چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها
از گشودن در امتناع نمود آن پلید خوشی آتش را افروخته و در
آن خانه را سوخته داخل گردید پس آن علیا جناب حضرت را از آن حالت فریاد
وا ابتاه و وا رسول الله بگوش حمله عرش عظیم و کروبیان و ساحت
القدس اعظم رسانیده کلماتی چند بر زبان مبارک جاری گردانید که ترجمه
انها اینست که ای پدر من و ای رسول خدا و ای حجت او بر خلق
و ای شفاعت کننده روز حشر ببین که فرزند دلبند و جگر گوشه
و پاره تن تو چه میکشد و این قسم کلمات دل سوز و مقالات غم اندوز
از آن سیده عالمیان صدور می پذیرفت مطلقا در دل سنگین
و درون پر کین آهنین آن رئیس المنافقین تاثیر ننموده همان
بر جاده ترک ادب اصرار مینمود و شمشیری حواله جانب آن سیده النسا
نموده بازوی مبارک آنحضرت را مجروح گردانید آواز شیون بگوش
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسیده آنحضرت بی اختیار از خانه
بیرون آمد و متوجه عمر خطاب علیه اللعنة و العذاب گردیده فرمودند
که ای پسر صهاک حبشیه والله اگر ندانستمی و نه از مخبر صادق
خبر نرسیدی که تو بجهنم بچه صورت و کدام هیات داخل خواهی شد

و اگر نه قرارداد علم الهی در باب آن حال گردد و نرخ معلوم میکردی
هرآینه جزای کردار و گفتار ترا در کنار تو گذاشتمی درین حین
خالد ولید شمشیری بطرف آنحضرت حواله نمود بنی هاشم و خواص
حضرت امیر المؤمنین خواستند که آن ملعون را با رفقا پاره پاره
کنند حضرت شاه ولایت پناه ایشان را از مصابرتی که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله درین باب امر فرموده بود خبر داد
زمره اصحاب و احباب را از اقدام بران امر و انتقام از آن قوم
مخذول العاقبه منع نمود و در بعضی از تالیفات مسطور است که چون
آن ملعون سعی در گشودن در و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از
پشت در ممانعت مینمود و آن شقی لگد بر در زده آنحضرت را در میان
دیوار و در بنوعی فشرد که آه دردناک آنحضرت غلغله در نهاد
ساکنان صوامع قدس و لرزه در بنیان مقیمان مجامع انس
انداخته اسقاط جنین آن بضعه سید المرسلین وقوع پذیرفت
و باین نیز متقاعد نگشته تازیانه بر کتف مبارک آنحضرت زد که
از اثر آن ضربت متاثر و متورم گردیده و خالد ولید پلید در همان محل
شمشیر با غلاف حواله آن نور حدیقه عصمت و طهارت نموده بود

استماع آزار خاطر آن شنیده و گویند درین باب و در باب غصب فدک
بجای کشید که ترک مطالبهٔ حقوق خود و این مقدمات را موقوف بعرض
و زمان دادخواهی در خدمت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
نموده کنج نشین زاویهٔ مظلومیت گردید و این صورت سبب تأثر و تأثیر
آن گمراهان بی ایمان گردیده روزی بمحض استرضای خاطر شریف توجه
منزل شریف آن مرکز دایرهٔ عصمت و محیط سراپرده طهارت گردیده بعد از
ذکر عذرخواهی و بعضی کلمات معذرت آمیز حضرت فاطمه علیها السلام
ایشان را قسم داد و گفت که از پیغمبر نشنیدید که فرمود الفاطمة بضعة
منی من اذاها فقد اذانی و بعد از آنکه ایشان تصدیق نمودند
و اعتراف کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر این اخبار بر زبان
معجز بیان جریان داده حضرت فاطمه علیها السلام دست بدعا برداشته
فرمود که اللهم انهما قد اذانی فانا اشکوهما الیک والی
رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی ابی رسول الله
فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما معلومست که فاطمه علیها السلام
در مقام شکایت حق خود اخبر مسند جد آزاری که ابو بکر و عمر مصدر
آن شده اند و میفرماید که الهی بتحقیق که این دو مرا آزرده ساخته

پس من شکایت ایشان نزد تو در حول تو می آورم و بعد از آن
با ایشان خطاب نموده میفرماید که لا والله راضی نمیشوم از شما
هرگز تا وقتی که پدر خود که رسول خداست ملاقات نمایم پس
خبر دهم او را از آنچه از شما نسبت بمن صدور یافته پس حکم
او راست در مادهٔ شما هرچه فرماید حاکم و صاحب اختیار است
و بر عاقل لبیب مخفی نخواهد بود که حضرت فاطمه علیها السلام
از جمله اهل بیت است که حق سبحانه و تعالی او را از جمیع آلایش
صوری و معنوی تطهیر داده و تصریح بعصمت آن گوهر یکتای صدف
بحر رسالت نموده و همچنین از جملهٔ ذوی القربی است که خدای تعالی
در قرآن عزیز امر بمودت ایشان نموده و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
بر طبق فرمان الهی در سفارش ایشان بابت نهایت مبالغه نموده
وصیت بجای آورده و اطاعت ایشان را سبب هدایت امت
دانسته و توسل بایشان را موجب نجات از عذاب الیم
گردانیده زمرهٔ اصحاب ... نموده را مخالفت کرده
و در عوض مودت غایت عداوت و بغض بجای آوردند
و اذیت و آزار حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر از همه کس نمودند

و در تحت مدلول آیه کریمه اولئک یلعنهم الله و یلعنهم
اللاعنون داخل گردیده و با وجود این احوال خود را از اوار
رتبه خلافت و والای مرتبه امامت و هدایت دانسته باین ظلم و ستم
دیگر که اقوی از سایر هوا و طغیان است از ارتکاب آن هیچ جبر
می‌نموده سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند و مطلقا اهمال ننمودند
و در اکثر کتب اهل خلاف خصوصا کتاب اخطب خوارزمی در رساله
نوادر بروایت ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقول و مسطور است که آنحضرت در یکی از خطب شریفه فرمود که
من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا
ینفعه اسلامه و ان ادرک الدجال امن به و ان
مات بعثه الله تعالی من قبره حتی یومن به
خلاصه عبارت مذکوره اینکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
میفرماید که هر که اهل بیت رسالت را بغض آرد در روز قیامت
حق تعالی او را در زمره یهودان بصحرای محشر آرد و او را اسلام
ظاهری دنیوی بهره و نفعی نداشته مستحق خلود نار گردد و فرمود که
اگر آن شخص زمان دجال را ادراک کند ایمان بوی آورده

از دایره اسلامی که بحسب ظاهر ایشان بآن نموده بود بیرون آید
و اگر قبل از خروج دجال بمیرد حق تعالی در زمان خروج دجال
او را از قبر برانگیخته بدنیا فرستد که آنچه در طینت او سرشته باشد
ظاهر شده تابع دجال گردد و اصل چون بصحرای محشر حاضر گردد
در جریده کفار محشور گردد دیگر از جمله وجوه مطاعن آنکه
چون مالک نویره که از اکابر قبایل عرب بود و بیعت با ابی بکر لعین
نکرده بود و او را خلیفه و جانشین نمیدانست و با قبیله و عشیره
خود از مدینه بیرون رفته در بادیه بسر می‌بردند و ابوبکر و عمر
در باب قتل ایشان اندیشه می‌نمودند تا آنکه ابوبکر شخصی را عامل
زکوة و بجانب ایشان روانه نمود ایشان جواب گفتند که
در زمان حیات حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله دستور
چنین بود که ما خود بمستحقین میرسانیدیم الحال نیز بهمان طریق
عمل خواهیم کرد و ما ابابکر را غاصب و متغلب حق امیر المؤمنین ع
میدانیم آن ملاعین عداوت آن طایفه را نصب العین
خود ساخته ایشان را مانع الزکوة نام کردند و خالد ولید را
با جمعی از اشرار و فسقه و فجار بر سر ایشان فرستاده

ایشان هر چند فریاد و عجز کردند که ما مسلمانانیم و اطاعت کلام خدا
و فرموده رسول خدا میکنیم وجمعی از رفقای خالد ملعون گفتند ما منهم گواهیم که
ایشان در وقت نماز اذان و اقامت میگویند و جمیع قانون
شریعت پیغمبر بجا میگزارند و مالک نویره با خالد میگفت که این قوم
مسلمان و امت پیغمبر آخر الزمانند بچه سبب در مذهب ابو بکر و عمر
مستحق عقوبت شده اند و در کدام شریعت قتل و غارت مسلمانان
رجمعی که ایشان نیز دعوی اسلام میکرده اند جایز بوده خالد ملعون
تقاعد نگشته و بر ایشان ابقا ننموده مجموع مردان آن قبیله را
بقتل رسانیده زنان و اطفال و سایر اموال ایشان را اسیر و غارت
نموده بمدینه آورد و مشهور است که زوجه مالک نویره را که
بحسن صورت و عفت سیرت و زینت مشهوره بود بعنوان عنف و تعدی
در همان شب بفراش خود کشید و سایر زنان و دختران ایشان را
بر رفقای خود قسمت و حکم تصرف اکثر آنها نمود و این عمل فضیحی که
در هیچ عصری کفار بکسی نکرده بود که آن ملاعین از روی عناد
با مسلمانان کردند جمعی از اصحاب هر چند ابا بکر را درین ابواب منع و توبیخ
و ملامت نمودند فایده نبخشید و همچنین مشهور است که چون آن

محمد علی

ملاعین بعد از قتل مردان زنان و اطفال آن قبیله را داخل
مدینه نمودند از انجمله حنفیه مادر محمد بن امیر المومنین علیه السلام
که در زمره ابکار بود متوجه ضریح و قبر مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه
گشته بعد از تقدیم شرایط زیارت گفت یا رسول الله ایمان
بخدای تعالی و حقیقت نبوت تو آورده ام و محبت تو و اهل بیت تو را
سرشته آب و گل وجود خود دانسته ام و بعضی از اصحاب که عناد
با اهل بیت تو دارند ما را بطریق کفار روم و فرنگ اسیر
باین وضع دستگیر نموده اند نمیدانیم که از عهده این جواب
در روز جزای خطا و صواب چگونه خواهند بر آمد زبیر با یک
در آن مجلس حاضر بود و چون بدید که تمامی اهل مسجد از ملاحظه و
استماع این اوضاع و احوال متغیر و متاثر و ابا بکر و عمر
لعنهما الله شرمنده و سر افکنده گشتند بخاطرش مطایبه و خوش طبعی
خطور نموده گفت ای دختر طایفه زنان را نا چار است از شوهری که
متکفل امور دین و دنیای ایشان گشته محافظت نماید شما نیز
خوب است شوهری اختیار کنید و بر احوال [illegible]
حنفیه گفت راست میگوی یا زبیر لیکن شوهر من شخصی [illegible] شد که

او را هر گاه خدای تعالی قدرتی و در معتقدات قضا و قدر
اطلاعی و ربطی باشد و مرا خبر دهد از آنچه در حین ولادت
بر زبان من جریان یافته حاضران ازین سخن تعجب نمودند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از استماع این سؤال و جواب حیران ماندند حاضر کرده
و فرمودند که ای حنفیه چون زمان وضع حمل مادرت نزدیک شد متکفل خداوند را
وضع این امر بود در این سخن آسان کن بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر
خواهی هلاک گردان پس چون تو متولد شدی همان لحظه تنها بتن
بر زبان جریان داده با مادر خود عتاب و خطاب نمودی که چرا بهلاک
من رضا دادی عنقریب سید اولاد آدم مرا بحباله عقد خود
خواهد آورد و از دو سیدی از من بوجود خواهد آمد و مادر تو
همین سخنان را بر قطعهٔ از نحاس نقش نموده در همان مکان
مدفون و در حین رشد و بلوغ بتو اعلام نمود و در هنگام
اسیر شدن قبیله شما تو همان صحیفه را بر داشته بر بازوی خود
بسته حضار آن مجلس ازین خبر متحیر و متعجب و اکثر خجل و منفعل گردیدند
عثمان پلید و جمعی از اهل مسجد که صاحب شکوک و شبهات
بودند سعی و مبالغه در انکشاف آن سر و اظهار آن صحیفه نمودند

حنفیه

حنفیه همان لحظه آن را از بازو گشوده بجانب ایشان انداخت
چون ملاحظه نمودند بی زیاده و نقصان چنان بود که حضرت
امیر مومنان و مقتدای اهل ایمان علیه السلام فرموده بود
پس این معنی بیشتر از پیشتر باعث خجلت و روسیاهی آن قوم
شوم مخذول العاقبه گردید و حضرت امیر المؤمنین ع در همان مجلس
آن عفیفه را خطبه و عقد نموده بحباله زوجیت در آورد و محمد
دلدار جگربند آنحضرت از و بوجود آمده ملقب بابن الحنفیه گردید
و مذکور است که چون نوبت خلافت کذابی بعمر رسید زنان
و عورات قبیله مالک نویره را از جمعی که بظلم و عدوان
متصرف بودند گرفته اکثر را حامله و ابکار را ثیبه یافتند قبیله
ایشان و بقیة السیف آن بدکیشان فرستاد و اندیشه قتل و
انتقام خالد ولید از خاطر مسکینان زانید تا روزی در باغ یکی از
اهل مدینه اجتماع ایشان شده عمر روی بخالد نموده گفت
که ای خالد تو آنی که مالک نویره را بغیر حق کشتی و با زن
وی زنا کردی خالد گفت میان من و مالک نویره از قدیم
عداوتی بود او را بجهت تشفی نفس خود کشتم اما سعد بن عباده را

بجهت تسلی خاطر تو وابابکر گشتم و تو اسمعیل را بوجهی میدانی
عمر چون از راه اسمعیل مطلع بود شرمنده گردیده از اراده قتل او
درگذشت و او را نوازشات نموده گفت یا خالد انت سیف الله
و باین لقب در میان عرب مشهور گشت و مخفی نماند که خالد
ولید بسبب قتل اهل اسلام و عداوت اهل بیت ملقب باین لقب
گردید لعنة الله علیه و علی من تبعه و اکثر اموری که از ان گمراهان
دران ایام سرزد بمحض مخالفت دین مبین و اهل بیت طاهرین
بوده و مدار کار آن گمراهان بر روی هوای نفس و متابعت شیطان بود
لهذا آنچه موافق طریقه هر یک بود آن را دین و شعار اسلام
نام کذاشتند و یکباره دست از متابعت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله برداشتند لعنهم الله تعالی و حشرهم
فی زمرة المنافقین و المشرکین مفصل نهم در حصر شواهد
کفر خلفای ثلث لعنهم الله حقیقت کلام در باب کفر خلفای ثلث و تابعین
ایشان آنست که آن گمراهان ارتداد از دین و رجوع بطریقه
زمان جاهلیت و ایام بت پرستی خود بعد از اسلام نموده اند با آنکه
بر دل کفر ذاتی خود باقی بوده مطلقا اعتقاد بدین و آیین حضرت پیغمبر ص

نموده

نموده بطریق منافقین باظهار کلمتین و تتبع و اتیان بظواهر
اعمال اهل اسلام مینموده اند لهذا این وضع مترددات در میانه
کفر اصلی و ارتداد آنچه بدرجه یقین پیوسته آنست که آثار کفر
و نفاق و جحود و انکار اهل بیت و اقدام بر غصب و اهانت و کسر حرمت
و نشر و اظهار بدعت در قوانین شریعت و تحریف کتاب و تبدیل
سنت ببدعت و آنچه از ان ملاعین بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ظهور پیوست بقدر مشترک میانه کفر اصلی و ارتداد نهایت وضوح
دارد و پس دلیل ارتداد ایشان از کلام معجز نظام حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم ظاهر میشود که چون از آنحضرت
مدلول آیه وافی هدایه الذین ارتدوا علی ادبارهم من
بعد ما تبین لهم الهدی سؤال نمودند آنحضرت فرمودند که
مراد از کسانیست که از دین محمدی صلوات الله علیه برگشتند و ارتداد
وقتی محقق میشود که مسبوق بر ایمان شده در زمره مومنین داخل
شده باشند و هم از آنحضرت منقول است که مراد از طایفه
مدلول آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا
شدیدا اند جماعتی باشند که برگردند و انکار خلافت

حضرت امیر المؤمنین که من جانب الله است نمایند ودرین آیه
حق سبحانه وتعالی اعزاز واحترام وتوقیر آنحضرت بجای آورده
که مردود آنحضرت را مردود خود دانسته وتولای آنحضرت
برتبهم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در مرتبه ودرجه
منکرین حق تعالی بوده نفاق ولی در آینه اعتقاد اوشقاقش نماید
وهمچنین آیه شریفه اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا
ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا دلالت بر ارتداد مینماید بنا بر تصریح لفظ
آمنوا اما دلیل نفاق ایشان بکفر اصلی آنست که از وجوه مطاعن
وحصر قبایح وفضایح ایشان مذکور شد وبر دوست ودشمن ظاهر است
که در مقدمات لیلة العقبه بچه نوع تمهید بر قصد قتل حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه نموده اند ودران شب بعد از آنکه مجموع حیلها
ومکرهای ایشان بیفایده گردید وهیچگونه اثری نبخشید اخر الامر بفکر
غلطانیدن دباب در آمدند بامید آنکه شتری که آنحضرت
بر او سوار بود رم کند وآنحضرت را بیندازد وایشان نیزها
وحربها بر پهلو وران آن شتر میزدند وهر دفعه جمعی از اصحاب
باعانت شتر آنحضرت می آمدند واز فریاد وآواز آنحضرت

خبردار

خبردار میشدند تا آنکه بجهت رسوائی وفضیحت آن قوم برقی نمایان
ودر نهایت روشنی ظاهر وآن شب ظلمانی از طلیعه انوار جمال
آنحضرت بمثابه روز نورانی روشن گشته مجموع اصحاب ورفقای
آنحضرت دیدند که ابابکر وعمر وعثمان وشش نفر دیگر از منافقان
ایشان بقصد هلاک وقتل آن سید دوجهان تیغ وسنان
کشیده بودند چون اصحاب اراده انتقام ازان ملاعین نمودند
حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله مانع شده نگذاشتند وبزبان
معجز بیان جواب داد که مدتهاست من با این منافقان مدارا
وبردباری کرده ام واین قوم را بوجهی شناخته ام وآن
حرکت از آن قوم منافق بجهت آن بود که شاید اطفای نور
سراج نبوت را دران شب تیره بنوعی نمایند که قاتل وباعث
معلوم نباشد وسعی کلی ایشان آن بود که مبادا بعد از ورود موکب
همایون آنحضرت بمدینه مشرفه تجدید عهد ومیثاق وقایع
روز غدیر در حضور مجموع مهاجر وانصار نماید فی الواقع
هرگاه دیده انصاف کسی بنور ایمان منور باشد میداند که
جمعی که به ثبوت نبوت وحقیت دین وآیین آنحضرت ایمان

آورده باشند قصد قتل او چه نوع میتوانند نمود دیگر آنکه کسانی
که ایمان بخدا و رسول آورده باشند بعد از مقدمات عید غدیر خم
و بیعت و تهنیت و گفتن کلام بخ بخ اصبحت مولای و مولی
جمیع المؤمنین و تمامت نصایح حضرت رسول رب العالمین که بموجب
وحی و نزول جبرئیل علیه السلم بران قوم ظاهر شده بود بعد از دو ماه
که واقعه هایله رحلت آنحضرت از دار فنا بعالم بقا رو نمود آن همه
بجا نهها و عصیان و طغیان میکردند و باعث سوختن در خانه آنحضرت
و زدن شمشیر بر بازو و اسقاط جنین بضعه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
میشدند و سایر قبایحی که زبان قلم از تقریر و تحریر آن عاجز و ابکم است
از آن ملاعین سرزد همگی دلیل تام و واضح و برهان تمام لایح است
بر آنکه آن ملاعین در کیش بت پرستی و کفر و طریقه زمان جاهلیت
باقی بوده اند و از جمله دلایل نفاق ایشان بر کفر ذاتی آنکه در کتاب
سلیم بن قیس مسطور است که چون بعد از واقعه غار ابوبکر مراجعت نموده
بملاقات عمر رسید ابوبکر گفت ای عمر تا حال امر نبوت درباره محمد
صلی الله علیه و آله نزد من مشکوک بود و گاهی عقل من بعد از ملاحظه معجزات
و آثار عجیبه حکم بر نبوت او میکرد و گاهی هم بر بطلان آن حکمی بر آن بود

چون در هنگام استقرار در غار من اضطراب مینمودم آنحضرت مرا
تسلی میداد و میگفت که برمن ظاهر است که قریش احوال ارکی و چه
کارند و در مکه چه خبر است من باور نمیداشتم تا آنکه دست خود بر
چشم من مالید چون چشم گشودم دریای حبشه و کشتی جعفر طیار
که روانه حبشه بود تماما بنظر من در آمد بعد از ملاحظه این صورت
مرا علم بجوی او حاصل شده دانستم که آنچه در عرض این مدت از
عجایب و خوارق عادات ازو ملاحظه شده همگی سحر بوده
پس عمر تصدیق و توبیخ او نموده که پس تو الحال خبردار شده
من مدتهاست که باین اعتقادم دیگر از آنجمله علامه ابن شهر آشوب
در تفسیر خود ذکر نموده که زنی عاتکه نام بامید رعایتی و از روی
نوازشی از مکه معظمه روانه مدینه مقدسه گردید و نزول نموده حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت نمود
و در حین روانه شدن آن زن شخصی از منافقین که اسم وی
حاطب بن بلتعه بود مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
دران ایام عازم فتح مکه بود و همین امر را بجهت اخبار و اعلام اهل
آنجا دران مکتوب درج نموده بآنزن سپرد و تاکید بسیار در کتمان

و استتار آن نمود پس عائشه آن مکتوب را درمیان گیسوهای موی سر خود پنهان نموده
روانه مقصد شد بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام نازل آمد آنحضرت را از این واقعه
خبردار نمود پس آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر و شخصی دیگر را برای اثر عائشه
روانه نموده فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم فتح مکه همراه
اوست از او بگیرید و اگر انکار کند از و قبول مکنید چون ایشان از عقب
آن عورت رسیدند مرتبه اول عمر رسیده از و طلب مکتوب نمود عائشه
انکار بلیغ نموده سوگندی چند که شعار زنان جاهلیت بود تاکید نمود عمر قول
او را صدق شمرده دست از و برداشت چون حضرت امیرالمؤمنین ع
برسید پرسید که ای عمر مکتوب را از آن زن گرفته چرا او را گذاشتی
عمر گفت یا علی آن زن سوگند بسیار یاد نمود که نزد من مکتوبی نیست
از این جهت او را از جز نموده دست از و برداشتم بعد از استماع این سخنان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روانه شده فرمود که والله که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله هرگز دروغ نگفته و هرچه گفته از وحی الهی و پیغام گزار
جبرئیل علیه السلام بوده و بآن زن رسیده شمشیر کشیده فرمود که ای
عائشه مکتوب را میدهی یا آنکه گشته میشوی عائشه مکتوب مذکوره را
از میان موی گیسوی خود بیرون آورده تسلیم آنحضرت نمود و نزد صاحبان ایمان

ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
داشته باشد و گفته و کرده او را از فرموده خدا و طریقه وحی و
آمدن جبرئیل ع حق داند چرا احتمال کذب در سخنان آن صادق القول
بر اموری خاطر وی گردد و چگونه ترجیح قول زنی کافره بر قول آن
پیغمبر میدهد و سوگند بت پرستان اعتقاد نیسته پیغام خدای تعالی
را اعتبار نمیکند و ما هذا الا الضلال البعید دیگر آنکه
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع حدیبیه با مراکهی بزرگان مکه
صلح نمود عمر علیه [illegible] نزد آنحضرت آمده گفت هل انت علی حق
یعنی آیا تو بر حقی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بلی من بر حقم
و حق با منست آن ملعون در مقام اعتراض گفت پس چه بود که این
ننگی را بر دین اسلام روا داشتی که با ایشان صلح کردی آنحضرت فرمود که
بموجب مصلحت الهی کردم بعد از آن آن ملعون نزد ابوبکر رفته با و نیز گفت
و از ابوبکر جواب شنید که درین مصلحتها است که امر آن ظاهر نیست
بعد از این آشکار خواهد شد عمر در جواب ابوبکر گفت ما شککت فی الاسلام
منذ اسلمت مثل شکی یوم الحدیبیه یعنی از آن روز که من مسلمان
شده ام تا حال شکی که در روز حدیبیه نموده ام دیگر نکرده ام

وابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف میکوید و هم دریں مقابل این قول افاده میفرماید که باتفاق اهل اسلام عکس و اردین ارتداد نیست بلکه کفر اصلی است و اگر کوبی که توبه نموده از کفر رجوع کرد این قول مستلزم خرق اجماع است فافهم وحقیقت انصاف این است که قراین ثابته بر کفر ذاتی و زندقه صفاتی خلفا ثلث لعنهم الله بیش از وجوه ارتداد ایشان است وحضرت امام همام محمد باقر علیه السلم در تفسیر آیه الکفر والفسوق والعصیان که مفسر اول و ثانی و ثالث شده یعنی ابوبکر و عمر و عثمان موید مقام است اگرچه اطلاق لفظ کفر بر مرتدی که از اسلام رو شده و بسوی کفر رو کرده باشد صحیح است اما اطلاق لفظ مذکور معرا از قرینه صادقه افاده کفر ابتدائی مینماید و یکی از شعرا موفق گشته بانچه حق تعالی از عثمان تفسیر بان نموده و آن لفظ عصیان است که در آیه شریفه بمصدق بیان است او نیز از ضیات حروف اسم عثمان مایه عصیان برآورده و بوجه صحیح یافته و آن دو ملعون دیگر را نیز بهمان دستور با الفاظ لایقه در طی یک رباعی ریش بریش یکدیگر بافته

ملعون

ملعون حبشی ابوبکر لعین ٭ میدان سگ بحیا عمر را بهقین عثمان پلید مایه عصیان است ٭ این جمله زضیات اسامی مبین

دیگر از دلایل کفر آن ملاعین آنکه صاحب کتاب کامل بهایی در کتاب خود مکتوبی از جانب عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب بجانب معاویه بن ابوسفیان علیهما اللعنه نقل نموده مشتمل بر آنکه ای معاویه زنهار که از دین آبا و اجداد خود منحرف و برکردان نباشی و مبادا که از آثار سحر محمدی از راه بدر رفته باشی و چون امور دنیویه سبب آن شده بود که فی الجمله مارا مماشات و مدارای می بایست نمود از ینجهت بحسب ظاهر اطاعت وی نموده بامر و نهی او عمل میشود ولکن فی باطن الامر کنا علی الذین الله کانوا علیه اباءنا و دران مکتوب مذکور است که چون ابوطالب بزرکان و اهل دانش و شجاعت را از قریش مستاصل کردانید ای معاویه تو نیز در استیصال اولاد ابو تراب مساهله مکنی و بیجا از راه نروی و اگر از جهت مراعات عدم تنفر بعضی از مردم رعایت قوانین محمدی نموده رسوخ تمام دران امر از تو ظاهر شود مضایقه نیست اما

زنهار که از طریقه و قاعده مستمره آبا و سلف منحرف گشته از قانون دین قدیم
برگردی و دیگر سخنان در آن کتاب قید شده که زبان بمقال از تقریر آن
الکم است ای صاحب عقل از دین آبا و دوستان اهل بیت اطهار و شیعیان
حیدر کرار باید که تا می ظاهر میکرد که آن ملاعین در کفر و زندقه مورد شبهه
خود باقی بوده و از پاکی و طهارت میلاد و حلال زادگی مطلق بهره نداشته اند
مع هذا چگونه از چنین ملاعین کسی توقع راستی و درستی داشته باشد
زنا پاکزاده مدار ای امید * که رنگی بشستن نگردد سفید
پوشیده نماند که چون شرح مطاعن و حصر مثالب و عد معایب آن گمراهان
زیاده از حصر و بیان است و این وجیزه که فی الحقیقه انموذجی است از غیر عشر
افعال و اعمال ایشان و گنجایش بیان زیاده ازین ندارد مشتی باشد نمونه خرواری
لهذا بدین قدر اکتفا و شروع در حصر دلایل وجوب لعن و برائت و دوری و تبرا
ازین ملاعین و تابعین ایشان مینماید و من الله العصمة و التوفیق

خاتمه در استدلال وجوب لعن مخالفین باید دانست که بعد از حصول علم از
آیات و روایات سابقه باستحقاق لعن و طعن آن طایفه ها که لعنهم الله تعالی
طریق صحت و لزوم بل وجوب آن از اهل ایمان بنا بر متابعت کلام ملک علام
و اطوار ربانی و آثار نبوی و متابعت کردار و گفتار اهل بیت مرتضوی

تلفظ بلفظ مذکور نموده مقرون بتلقی و قبول گردانند چنانچه در سایر اجزای صحیحه ایمان
قصد معنی و اتیان بکلمه دالّه بر آن لازم بوده باین عنوان معمول اهل ایمان است

وجه دوم چون پیروی کتاب و سنت از وجوب خالی نبوده خصوصا در احوال
و اعمال اعتقادیه دلیل بر وجوب است آنچه حق تعالی و حضرات ائمه معصومین بمکلی مستحق
سخط و غضب پروردگار و مبعدین از رحمت حضرت باری تعالی را
بخصوص لفظ لعن مطعون و مغضوب علیه گردانیده اند پس لازم مومنین که
در پیروی اطوار الهی و متابعت آثار حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
و ذریه طاهره آنحضرت آنست که بندگان نیز چون اراده اظهار برائت
از اعدا الله نمایند بهمان لفظ ماثور جسته تابع افعال الهی و سیر
و اقوال مقربان درگاه کبریائی باشند پس چون استحقاق لعن جمیع لعین
بوجوه معتبره ثابت شد و در قران مجید در کثیری از مواضع و امر مقصود
الهیه در ضمن صیغ موضوعه خبریه تحقق یافته بنابرین انذر بود که
کلمات مشتمله بر لعن در لباس صیغه خبر ذکر یافته باشد اما محتمل که غرض ازین
معنی لعن تلقین عباد و امر ایشان باتیان کلمه مذکوره باشد چنانچه کلمه
یلعنهم اللاعنون من حیث الظاهر افاده این معنی مینماید و بر این تقدیر
صحت لعن دشمنان این اعم از خلفا و تابعین و متدینین با دیان باطله

ومتعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه
و عامه فرق منسوبین بفرقه شیعه اثنا عشریه و غیرها من الغلاة
و از زنادقه و سایر الملاحده بانواعها و اقسامها بقضیه دلیل تاسی و پاره
بمتابعت تلقین الهی و اشارات و کنایات و تصریحات اهل بیت نبوی واجب بوده
مؤمنین را ایمنی در زمره [illegible] و راحت و وسیله [illegible] در متابعت
کتاب و سنت است والله اعلم و عبارت ابن بابویه رحمه الله در رساله
در شرح اعتقادات برین وجه است که و اعتقادنا فی البراءة انها واجبة
من الاوثان الاربعة والانداد الاربع و من جمیع اشیاعهم و اتباعهم
وانهم شر خلق الله لا یتم الاقرار بالله و برسوله و بالائمة علیهم السلام الا بالبراءة
من اعدائهم مفهوم مدعا آنکه بر هر مؤمنی که اعتقاد صافی در ربوبیت خدای تعالی
و ایمان وافی بنبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اخلاص شافی بولایت
و امامت حضرت امیرالمؤمنین و یازده فرزندش علیهم السلام حاصل شده باشد همچنین
برای حصول [illegible] فرض است که تبرا و بیزاری از دشمنان و مخالفین ایشان را از روی
اعتقاد و ایقان سرمایه متاع رسته بازار ایمان خود دانسته بنوعی که هم دوام
و عمارت شته کار و تکرار لوازم تولا که تکلم بکلام صلوات و سلام و تحیات
و درود است بر مستحقین آنها که اهل بیت عصمت و طهارت‌اند منها به همچنین

واجب [illegible]

صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است زیرا که بر عامه مکلفین
از زمره اثنی عشریه لازم و متحتم است که از جماعت مذکوره تبرا
نموده و متلفظ بلفظ معین موضوع از جهت برائت که عبارت
از لفظ لعن است گردیده از جهت در زمره تابعین و متتبعین آثار
و اطوار اهل بیت اطهار داخل باشند و طریق تصریح و توضیح
این امر از چندین وجه از وجوه معتبره است اول آنکه چون
مضامین صدق آیین روایات معتبره مصححه ناطق است بذکر آنکه
تبرا از اعدای دین و دشمنان دودمان حضرت سید المرسلین علیه
صلوات الاولین والآخرین در باب استحکام و ثبوت ارکان دین
و ایمان ضروری است چرا که تولا که عبارت از محبت و دوستی است
واجب است و دوستی کسی با کسی متحقق نمیتواند شد مگر با شرایط و شروط
دوستی آن است که هر دوستی با دشمن دوست خود دشمن باشد پس
درین صورت ناچار است از اعتبار و اختیار لفظی از الفاظ معینه
دال بر مطلوب که برائت است چنانچه در جمیع اجزا معتبره در اسلام
در تحصیل ایمان صحیح لابد است از لفظی که مخبر از قصد و نیت قلبی
و اعتقادی و مشعر بتمام ما فی الضمیر باشد و لفظ موضوع بوضع شرعی

یعنی مستعمل در کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله
منحصر در خصوص لفظ لعن است چنانچه حق جل و علا در مقام سخط
و غضب و اظهار استحقاق عذاب و عقاب اعدا او الله بهمین لفظ
که لعن باشد اشاره بمعانی و مقاصد مذکوره مینماید که غضب الله
علیهم و لعنهم و همچنین اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
و ایضا اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
ایضا الا لعنة الله علی الظالمین و همچنین فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین و در سنت نیز بهمین لفظ مستعمل و مورد اشده چنانچه
در باب متخلفین از جیش اسامه که اشارت بملاعین مذکوره است که
لعن الله من تخلف جیش اسامه و دیگر فرموده که لعن الله
الراکب و السایق و القاید و حضرات اهل بیت طاهرین نیز
بهمین نسق عمل نموده و در مقام برائت از اعدا الله متکلم
بکلمه مذکوره شده اند چنانچه عبارات دعای صنمی قریش و بعضی
کلام حضرت صادق علیه الصلوة و السلام در موارد مکرره
باین لفظ دلالت مینماید پس معلوم شد که آنچه مخبر ما فی الضمیر
از اعدا دین بوده کامل الایمان و العقیده کرده باید که

باشد کسی که ۳

بلغ

و احببت که از صمیم قلب و طیب خواهش خاطر متنطق بالفاظ عبارات مختصه به تبرا که
لعن و طعن و سخط و غضب و قهر و بیزاری و مردودی و نفرین و غیر ذلک است
بسته چنین آنها که مخالفین دین و دشمنان اهل بیت طاهرین اند نماید علی الخصوص
از آن چهار بت پرست از خدا بیخبر و چهار شبیه و نظیر و عدیل یکدیگر یعنی ابابکر بن
ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و معاویه بن ابو سفیان و جمیع تابعان و
پیروان و هواخواهان ایشان و واجبست دانستن آنکه این گمراهان بدترین
مخلوقات و خبیث ترین [illegible] موجود اشد و همچنین واجبست دانستن آنکه
تمام نمیشود شرایط دوستی و محبت خدای تبارک و تعالی بود از ایشان [illegible] لازم
ایمان و اسلام و القان بنبوت رسول آخر الزمان و بقیه امامان [illegible]
دین علیهم السلم بکر لیست اقدام بتبرا و بیزاری از دشمنان [illegible] نماید
که همه افعال این گمراهان مثل طاعات و عبادات چندین هزار ساله شیطان لعین بیفایده خواهد
و این زمره که [illegible] الآخره [illegible]
خواهند کردید عصمکم الله و ایاکم ایها الاخوان من الجحد و الطغیان
و الفسوق و العصیان و رزقنا الله شفاعة نبیه و ولیه و اولاده المعصومین
المطهرین من الرجس و البطلان بحق محمد المبعوث من بنی عدنان و آله
الطاهرین انه الکبیر مالک القدم و الغفران تم [illegible] یوم [illegible]
اواخر [illegible] الاکرام
الهجریه والنبویه علی
مشرفها

خبیث ۳



